

13 Adab. Kabul
Vol.11, No.4, Mizan-Aqrab 1344
(September-October 1965)



Ketabton.com

حب امتیاز : پونخی ادبیات

پوهاند «مجددی»

حکایت

بیست و دو سال قبل ، هنگامی که معاون تدریسی دارا لمعلمین های کابل بودم روزی دو نفر از همکارانم که وظیفه تعلیم را بعهده داشتند وارد اطاق کار من شدند و بعد از مصاحبه مختصری یکی از ایشان بیتی را از غزلیات بیدل بخواند که در آن از تقلید نکوهش شده بود و دیگری به توصیف و تأیید مضمون آن بیت پرداخت و عنان سخن را به ستایش اشعار بیدل متوجه ساخت. درین میان بنده نیز بمصاحبه ایشان اشتراک ورزیده و چنین اظهار عقیده نمودم که نه تنها غزلیات بیدل سزاوارستودن است بلکه آثار نثرونکات وی نیز خیلی رسا و زیباست.

در این اثنا یکی از آن دو نفر از من تقاضا کرد تا اگر نمونه ای را بخاطر داشته باشم بطور مثال بیان کنم. من نیز این نکته را بخاطر آورده بیان کردم : «اگر نفست اثری دارد صرف ارشاد خود کن تا پیش مردم هرزه در انباشی ، و اگر ناخنت رساست به حل عقدۀ خویش پرداز تا جراحات دیگران نخراشی .»

آن هر دو همکار بعد از استماع این نکته ، بیکدیگر نگریستند و از چهره ایشان اندکی آثار تعجب نمودار گشت و بعد از لحظه ای از اطاق خارج شدند. مشاهده این وضع مرا قدری به تفکر واداشت و باخود اندیشیدم که چرا ایشان چنین متعجب گشتند ؟

اندیشه ام بعد از تداعی يك سلسله خاطرات به چنین استنتاجی نایل آمد : «ایشان پنداشته بودند که من در امور انضباطی از معاونی تقلید میکنم که وی بیش از من در دارالمعلمین مشغول انجام وظیفه بوده است و شاید ایشان بروش وی انتقادی داشته اند و چون نظر به پندار ایشان من نیز از وی تقلید کرده ام لاجرم شایسته انتقاد و ارائه بیت مذکور نیز اشاره ای باین امر بوده است .»

ولی من بدون اینکه بدین اشارات ملتفت گردم نکته فوق الذکر را بیان کرده ام و بلا قصد بجواب ایشان پرداخته ام .

هيأت تحرير

پوهنوال مير حسين شاه

پوهنوال علي محمد زهما

پوهنوال دا کتر علمي

پوهنمل محمد رحيم الهام

آدرس

مجله ادب ، پوهنځي ادبيات

پوهنتون کابل ، علي آباد

کابل ، افغانستان

اشتراک

محصلان و متعلمان : ۱۲ - افغاني

مشترکان مرکز : ۱۵ - افغاني

مشترکان ولايات : ۱۸ - افغاني

قيمت اين شماره - ۳ - افغاني

مجله ادب در هر شماره فصلي را ببحث در باره کتابهای تازه و معرفی آثار جدید علمی و ادبی اختصاص میدهد.

از عموم نویسندگان و مترجمان خواهشمند است که يك نسخه از کتاب خود را با اداره مجله ادب بفرستند تا درین فصل مورد بحث قرار گیرد.

مدیریت نشرات پوهنځي ادبيات

فهرست مندرجات

مضمون	نویسنده	صفحه
حکایت	پوهاند مجددی	۲ پستی
دوش در محفل برنگ رفتنه شمعی میگریست	راضی	۱
بوزانی: همشهری فرهنگی ما	دکتور روان فرهادی	۵
پروفسور بوسانی کیست؟	قویم	۸
نظریات یک اروپایی درباره بیدل	پروفسور بوسانی	۱۴
وصف طبیعت در اشعار بیدل	پروفسور بوسانی	۲۴
بخش شعر:		
مخمس بر غزل بیدل	ملک الشعر استاد بیتاب	۳۴
دل طپیدن ناز و حی دارد و الهام هم	حضرت بیدل «رح»	۳۶
ملاحظات در باره ریالیزم بیدل	پروفسور بوسانی	۳۷
گزارشهای پوهنهی ادبیات	اداره	۴۸

تصحیح

در عنوان صفحه ۸ بوستانی به بوسانی تصحیح شود.

ادب

مجله دو ماهه

شماره ۴

عقرب ۴۴

سال سیزدهم

دوش در محفل برنگ رفته شمع میگر یست

قدر دانا ن یا د بیدل هم با این قانون کنید

استاد ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل نه تنها در حلقه های ذوق و حال اکثر کشور های آسیای میانه که با ادبیات دری انس و الفت دارند مقام ارجمندی را داراست بلکه صیت شهرت افکارش بعضی از ممالک اروپایی را نیز فرا گرفته دل هواخواهانش بیاد این بیدل همه دل از بام تا شام می تپد و با همین تپیدن ها و جهیدن ها است که از لا بلا و خم و پیچ «کتل» های صعب العبور به قصر معانی بیدل راه یافته اند .

یکی از هواخواهان دو آتشه حضرت بیدل در اروپا جناب ادیب بیدل کیش بیدل اندیش پرفیسور بوزانی میباشند .

پرو فیسور بوزانی که دریو نیورستی های روم و ناپل سمت استادی

کرسی ادبیات دری را دارند ، بنابعد عوت پوهنتون کابل روز چهارمیزان ۴۴ وارد افغانستان شدند و طی اقامت دوهفته ای خویش در کابل پیرامون « نظریات یک اروپائی درباره بیدل » ، « وصف طبیعت در اشعار بیدل » و « ملاحظاتی درباره ریالیزم بیدل » کنفرانسهایی بحضور ادیبان و بیدل شناسان افغانی ، استادان و محصلان پوهنحی ادبیات ایراد نمود که اینک نظر بد رخواست علاقمندان ، شماره چهارم سال سیزدهم مجله ادب را کاملاً برای معرفی پروفیسور بوزانی « ۱ » و نشر کنفرانسهای وی و اشعار و حکایت های شیرین مربوط به موضوع بیدل اختصاص میدهیم تا به حیث یک رساله ، محصلان را بکار آید و مترسلان را بلاغت افزاید .

از آنجائیکه پروفیسور بوزانی فقط در باره افکار و اندیشه ها و سبک بیدل سخن رانده اند لذا صواب آنست که اول سوانح زندگانی بیدل را بصورت بسیار مختصر روشن گردانیم : حضرت مولینا عبدالقادر متخلص به « بیدل » که نیروی خیال و فکرش چون ستاره ای تابناک در آسمان ادب دری برای ابد تلالو میکند در سال ۱۰۵۴ مطابق ۱۶۴۴ عیسوی در عظیم آباد پتنه پابعرضه وجود گذاشت و جهانی را با آثار فنا ناپذیر خود روشن ساخت . درست روز چهارم صفر ۱۱۳۳ بود که این ستاره درخشان از افق ادبیات دری افول کرد . (۲) نام پدر حضرت بیدل را میرزا عبد الخالق مینو یسند که شغل سپاهگیری داشت و هنوز کودک بود که پدرش رخت از جهان بست و ویرا یتیم گذاشت .

در همه کتابهایی که در شعر فارسی از قرن یازدهم به بعد بحث کرده اند راجع به حضرت بیدل مطالبی میتوان یافت که علی العجالة چندی ازین کتابهای معتبر را باموءلفان شان معرفی میداریم .

سفینه خوشگو ، سر و آزاد تألیف میر غلام علی آزاد بلگرامی چاپ حیدرآباد دکن ۱۹۱۳ ص ۱۴۸-۱۵۴ ، نکات الشعر تألیف میر تقی میر چاپ اورنگ آباد دکن

« ۱ » نویسنده با ذوق و مبتکر ما بناغلی دکتور روان فرها دی در مضمون « بوزانی : همشهری فرهنگی ما » با سبلی جالب که مخصوص خود شان است وصف پروفیسور بوزانی را نیک گفته آمده اند .
(۲) یاد بیدل چاپ کابل ۱۳۳۵ ص ۷

۱۹۳۵ ص ۲-۳، عقد ثریا تألیف غلام همدانی مصحفی چاپ دهلی ۱۹۳۴ ص ۱۶-۱۷
تذکره بی نظیر تألیف سید عبدالوهاب افتخار چاپ اسدآباد ۱۹۴۰ ص ۳۹-۴۵،
کلمات الشعراء تألیف محمد افضل سرخوش چاپ مدراس ۱۹۵۱ ص ۲۲-۳۶،
ارمعان پاك تألیف شیخ محمد اکرم چاپ سوم تهران ۱۳۳۳ ص ۲۲۱-۲۳۰
و مرآة الخیال تألیف امیر شیرعلیخان لودی چاپ بمبئی ص ۲۹۴-۳۰۳ (۱).
در ماه ششم سال ششمین زندگی، مادر مهربان بیدل را به دبستان نشانید در ظرف هفت ماه
خواننده شد و در مدت یکسال قرآن را به پایان رسانید و تاده سالگی به آموختن
صرف و نحو و قواعد عربیت و ادبیات دری همت گماشت و در سن ده سالگی
شاعر شد و زیبایی صوری یکی از هم سبقان، جمال معنوی وی را از پرده خفا در
معرض ظهور جلوه داد. (۲)

میرزا قلندر عمای و صوفی وی اولین شخصی بود که حضرت بیدل را به شاعری
توصیه میکرد و متیقن بود که آن روز زود خواهد رسید که نفس گرم حضرت بیدل
آتش به سوختگان عالم زند.
قسمت بزرگ زندگی حضرت بیدل مقارن پادشاهی اورنگزیب است که
از شاهان معروف مغولیه هند بشمار می آید. ارادتمندان آثار بیدل در افغانستان،
هندوستان، پاکستان و آسیای مرکزی بسیار فراوان است چنانچه در کشور عزیز ما
روز چهارم صفر بنام روز «عرس بیدل» معروفست و بدین مناسبت در خانه های
بعضی از بیدل شناسان افغانی مانند استاد هاشم شایق افندی و جناب فیض محمد
ذکریا محافلی ترتیب میشود و مشاعره ها صورت میگرفت و شعرونشراورا مورد بحث
و فحص قرار میدادند. (۳)

(۱) بیدل چه گفت؟ تألیف فیض محمد زکریا با مقدمه سعید نفیسی چاپ تابان ۱۳۳۴ ص ۲-۳

(۲) فیض قدس تألیف استاد خلیلی چاپ مطبعة عمومی کابل ۱۳۳۴ ص ۲

(۳) وزارت معارف نیز در سال ۱۳۳۵ روز عرس بیدل را در بوستان برای برگزار و تجلیل

نمود که متأسفانه حالا این سنت متروک شده است.

نظم و نثر بیدل در افغانستان معیار شعر شناسی و سخن سنجی گشته شعر و نثر و حتی تصوف و عرفان ویراسر مشق و نمونه قرار داده اند. روش بیدل مخصوص بخود اوست وی فلک ادب را سقف شگافته است و جهان سخن را طرح نو در انداخته .

آثار بیدل :

اثر معروف بیدل کلیات اوست شامل نظم و نثر که مندرجات آن بدینگونه است :
 مثنوی عرفان ، مثنوی طور معرفت ، نکات (نثر) ، اشارات و حکایات متعلقات
 نکات (نثر) ، رقعات ، چهار عنصر (نثر) مثنوی محیط اعظم ، غزلیات ، رباعیات ،
 مثنوی طلسم حیرت ، قصاید «۱» و مقطعات ، منظومه نرگستان ، منظومه گل زرد .
 آثار نظم بیدل در حدود نوونه هزار بیت میرسد چهار عنصر چنانکه از نامش
 پیداست در چهار فصل نگارش یافته و شامل قسمت های جداگانه است بدین ترتیب :
 هجوم حیرت ، دبستان صنع ، بهارستان جنون ، نغمه وحدت ، سرمه اعتبار ،
 مرآة اسعد (منظوم) ، گدیری نامه «۲» .

محمد حسین «راضی»

۱- کتاب قصاید را خود «قصاید فیوض» نام داده است .

۲- گدیری بزبان هندی لباس فقر را گویند .

پیشگفتار

بوزانی: همشهری فرهنگی ما

در وسط قرن بیست حلقه های شرق شناسان آگاه شدند که در میان ایشان یک دانشمند تند فکر و با استعداد ایتالوی ظهور کرده است. این دانشمند بوزانی بود که با نشر ترجمه های آثار اقبال لاهوری به اثبات رسانید نیروی درک کلام و فکر شرق را به پیمانه وسیع داراست.

در نگاه من خجسته ترین روز در شناخته شدن بوزانی در اخیر ماه اگست ۱۹۵۷ در شهر مونشن واقع شده است. در آن روز بوزانی در محضر عده ای از شرق شناسان برجسته و شناسندگان ادب دری مطلبی را اعلام کرد که پیش از او کمتر کسان به آن پی برده بودند و آن این که مرحله سبک هند ی در ادب زبان دری غنی، دلچسپ و سزاوار توجه و مطالعه می باشد. دانشمند ایتالوی بیا نیه ای بزبان آلمانی ایراد کرد و یکعده اشعار گزیده گویندگان سبک هند را شرح داد و اضافه نمود که جهان غرب با ترقیات ادبی کنونی و ظهور مکاتب جدید سخن بعد از این خواهد توانست به معنای اشعار سبک هند پی برد.

برای اینکه قدرت ابتکار استاد بوزانی درین مورد دانسته شود باید بخاطر آورد که شرق شناسان غرب سبک هند را در اوقیانوس تاریخ شعردری یک جزیره دور افتاده شناخته بودند که در ساحل آن سفینه فکر نباید لنگر اندازد زیرا سزاوار آن نیست. هانری ماسه شرق شناس ارجمند فرانسوی که محاسن سپید او در نگاه شرقی و غربی نشانه محبت و فداکاری او به شناسائی ادب فارسی می باشد در

رساله‌منتخبات آثار فارسی که حاوی تراجم متون بزبان فرانسه می باشد ضمن معرفی قرون اخیر از طالب آملی و کلیم بسرعت گذشته و ذکر ازقاآنی و یغما میکند و شیرازه کتاب را می دوزد. استاد آربری دانشمند صاحب‌دل برتانوی در رساله ادب کلاسیک فارسی که در سال ۱۹۵۸ نشر شده، بعد از معرفی حضرت جامی در وازه سخن را می بندد و سبک هند را نادیده می انگارد یا سزاوار شمول در حلقه کلاسیک نمی داند. تنها دانشمند کناره گیر و سالخورده چکی یعنی ریپکا در شرح ادب فارسی توجهی بسوی ساحه مشرقی زبان فارسی می نماید.

اکثر دانشمندان جوان غربی درین ایام زیر تأثیر نشریات تهران می روند و به کشف قاره با کرة سبک هند نمی پردازند (والحق حیف است که امروز عده ای از گویندگان زبان دری از غایت بی خبری و بی همتی سبک هند را بیهوده و نشانه زمان شکست و سقوط ادب زبان خویش بشناسند !)

بوزانی فریاد بر آورد که بدون شناختن سبک هند گو یا سیر ادب فارسی را نشناخته ایم. فریاد دیگر بوزانی متصل به فریاد اول او بود و آن اینکه میرزا عبدالمقادر بیدل (که در اکثر رساله های معرفی سیر ادب پارسی از وی سخنی نیامده و یا درباره او یک دوسطر خشک و بیروح درج شده است) یکی از چیره دست ترین گویندگان زبان و عمیق ترین مفکران شرق می باشد.

بوزانی که با افراشتن پرچم سبک هند راه نوینی در تحقیق سیر تاریخ ادب پارسی گشوده بود، با اعلام مقام بیدل نام خود را در کنار نام اعظم شرق شناسان که درین دو صد سال به شرح و معرفی پندار و سخن خاور زمین همت گماشته اند ثبت کرد: «فیتس جرالده» حکیم عمر خیام را به غرب شناسانده و «گارسن دو تاسی» عطار را و «نیکو لسن» مولانای بلخی را وقس علی هذا. بهمین سلسله بوزانی بیدل را معرفی میکند و شاید باین گونه یک عده از اهل زبان که تا کنون از کلام بیدل غافل بوده اند

به محض آنکه یک استاد غربی از وی تمجید میکند، درین باب، از غفلت بدر آیند.
بوزانی مانند کوهنوردان فرنگی است که قله مارافتح می کنند. بیدل خواننده را
 از کوه و کوتل درسرخ و پندار خود آگاه کرده است :

«سیر فکرم آسان نیست، کوهم و کتل دارم!» باشد که بهمراهی بوزانی کوه نورد
 غربی، عده ای از کهزادان شرقی نیز همت ورزیده از عروج سوی فکربیدل نهراسند.
بوزانی که در روم و ناپل تدریس میکند (ویک قسمت عمر گرانمایه اش هم در رفت
 و آمد بین این دو شهر تاریخی صرف می شود) در حقیقت غربی خالص نیست.
بوزانی فرزند کرانه مدیترانه است و سوی خاور می نگرد. تنش در کنار بحر الروم
 در جنبش است مگردلش بر لوحه عظیمی که از کهسار اطلس در مغرب الاقصی تا
 رودخانه های سند و گنگارا فرا گرفته می تپد و در کنار دل وی دل زوجه اش (که او هم
 بحکم طبیعت خواه مخواه شرقی مزاج گردیده است) در حرکت است و به همین معنی
 باید هر دو هم وطن و همشهری شناخته شوند.

دکتر روان فرهادی

کابل ۱۸ عقرب ۱۳۴۴

پروفیسور بوسستانی کیست؟

پروفیسور الکز ندر بوسانی در ماه می ۱۹۲۱ میلادی در شهر تاریخی روم واقع در کشور ایتالیا چشم بجهان گشود. اودوران کودکی را در آغوش يك خانوادۀ متوسط سپری کرد و تحصیلات ابتدایی را در شهر روم به پایان رسانید و سپس جهت ازدیاد معلومات در همین شهر شامل لیسه شد. پروفیسور بوسانی ضمناً لیسه شبانه را که جهت اشاعۀ فرهنگ و ثقافت شرقی در آنوقت در شهر روم وجود داشت، تعقیب کرد و در ۱۷ سالگی زبان عربی و دری را فرا گرفت. هنگامیکه در پوهنتون شامل شد، به این دوزبان تسلط کامل داشت.

هنوز در دامن پوهنتون بیش از دو سال را سپری نکرده بود که آتش خانمان سوز جنگ دوم جهانی در گرفت. صدای انفجار بمب، شلیک پیگیر مرمی های توپ و تفنگ، عالمی را به دهشت افکند. ممالک دست بکار حمله و یا مدافعه زدند. کشور ایتالیا نیز داخل صحنۀ پیکار شد. پروفیسور بوسانی که تا آنوقت جز طریق برادری و دوستی نمی سپرد و بغیر از آرامش و امنیت آرزویی نداشت، مجبور شد به دستور دولت ایتالیا در ردیف جنگ آوران برای دفاع از خاک آما دۀ نبرد شود. اما خوشبختانه او را به ارودگاه نفرستادند بلکه به کار ترجمۀ موضوعات و پروپاگند های مربوط به جنگ تعیینش کردند. وی مدت دو سال موضوعاتی را که از طرف «وزارت ثقافت خلقی» برایش سپرده میشد، ترجمه می کرد و اینکار را نسبت مشاهدۀ جویهای خون و پشته های کشته میدان جنگ که حوادث رقتباری می نمود، خوش آیند می پنداشت. پروفیسور بوسانی در این مدت، از راه ممارست

زبان دری را بیشتر تقویّه بخشید و حتی زبان هندی رانیز فراگرفت و با چند تن از انقلابیون هندی بنام «چندرابوس» و «رشیدعلی اسکندرانی» آشنایی حاصل کرد و گویا آموختن زبان اردو، در اثر آشنایی وی با آن اشخاص صورت گرفته است. پروفسور بوسانی در سال ۱۹۴۳ میلادی، دو کتورای خود را در اثر نوشتن رساله‌ای تحت عنوان «تکامل نحو زبان دری» بدست آورد. آنگاه به صفت معاون پروفسور (لکتور) در پوهنتون «ناپل» مقرر شد. وی تا سال ۱۹۴۵ به همین رتبه باقی ماند؛ اما در سال ۱۹۵۷ به حیث پروفسور رسمی زبان و ادبیات دری پوهنتون شرقی ناپل شناخته شد. در سالهای اخیر کرسی اسلامیات و کرسی زبان و ادبیات اندونیزیایی بصورت مجانی نیز به وی تعلق گرفت.

پروفسور بوسانی، برای نخستین بار در سال ۱۹۵۰ به ایران سفر کرد و از طریق عراق و لبنان به ایتالیا برگشت. در ۱۹۵۵ از پاکستان شرقی و غربی دیدن نمود و کنفرانسهائی هم در آن مملکت ایراد کرد. در سال ۱۹۵۷ باز به پاکستان و ایران مسافرت نمود. در سال ۱۹۶۰ برای سومین بار از پاکستان دیدن کرد و در این سفر از طریق اتحاد شوروی به زادگاهش برگشت. در سال ۱۹۶۳ در کانگرس مستشرقین شرقی منعقدۀ دهلی شرکت ورزید و بعد از اختتام آن به اندونزیارفت و در آنجا کنفرانسهائی ایراد نمود و در ضمن دیدن ایران به ایتالیا عودت کرد. در سال ۱۹۶۵ یعنی روز یکشنبه ۴ میزان ۱۳۴۴ بنا بر دعوت پوهنتون کابل، به افغانستان وارد شد و در طی چهارده روز اقامت خویش راجع به بیدل و دانته چندین کنفرانس ایراد کرد که متن این کنفرانسه‌ها در صفحات آینده همین شماره از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

آثار و تالیفات:

هما نظر یک پروفسور بوسانی در آموختن برخی از زبانهای معتبر

جهان چون پهلوی، دری، عربی، اردو، ترکی، اندونزیایی، فرانسوی، جرمنی، روسی و بسیاری از زبانهای دیگر اروپایی مهارت و لیاقت داشته و در مورد زبان و ادبیات پښتو اطلاعات وسیعی را حاصل نموده است، در نوشتن کتب و مقالات متعدد نیز توانایی و قدرت کم نظیر نشان داده است. ما برای اثبات این مطلب آثاری را که تا کنون نشر کرده است، به ترتیب کرونولوژی در ذیل تقدیم میداریم:

- ۱- ترجمه و حواشی جاوید نامه علامه اقبال لاهوری به ایتالیایی در سال ۱۹۵۲.
- ۲- ترجمه و حواشی قرآن مجید به ایتالیایی در سال ۱۹۵۵.
- ۳- ترجمه ایتالیایی رباعیات عمر خیام با حواشی و مقدمه در سال ۱۹۵۶.
- ۴- ترجمه ایتالیایی رباعیات فارسی و عربی و شرح حال ابن سینای بلخی تحت عنوان «شاعر»، در سال ۱۹۵۶.
- ۵- ترجمه ایتالوی منتخبات اشعار اقبال با حواشی و مقدمه و توضحاتی درباره سبک شعری وی، در سال ۱۹۵۶.
- ۶- ترجمه ایتالوی متون مذهبی زردشتی به انضمام مینوی خرد زردشتی از زبان پهلوی، در سال ۱۹۵۷.
- ۷- تاریخ ادبیات پاکستان بزبان ایتالوی، در سال ۱۹۵۸. در این کتاب زبانهای فارسی، اردو، پنجابی، تشریح و لهجه های محلی پاکستان جمع آوری شده است. محتویات آن سه صد صفحه را در بر دارد.
- ۸- «تاریخ ادیان ایران» با ترجمه برخی از متون مذهبی در پنج صد صفحه بزبان ایتالوی در سال ۱۹۵۹.
- ۹- تاریخ ادبیات دری بزبان ایتالوی در نه صد صفحه، در سال ۱۹۶۰. این کتاب در بعضی از پوهنتونهای امریکایی بحیث کتاب درسی استعمال می شود.
- ۱۰- منتخبات ادبیات مالیزی، در سال ۱۹۶۳.

۱۱ - کتابی تحت عنوان « نظر اجمالی در باره ایران » به زبان ایتالوی

در سال ۱۹۶۲ .

۱۲ - ترجمه ایتالوی ریشنامه ابو عبید زاکانی منطبعة سال ۱۹۶۳ .

۱۳ - ترجمه ایتالوی هفت پیکر نظامی که فعلاً تحت چاپ است .

۱۴ - مقالات متعدد بزندهای مختلف که تعداد آنها به صد بالغ می گردد .

علت علاقمندی وی با اشعار و افکار بیدل:

آنسان که پروفسور بوسانی در باره علامه اقبال لاهوری مطالعات و آگاهی دقیق و وسیع دارد ، در خصوص بیدل نیز اطلاعات خوبی را دار است . یگانه گواه ما در این مورد همانا یک سلسله کنفرانسهای بود که وی در تالار کنفرانسهای پوهنخی ادبیات ایراد کرد و مدیریت پوهنخی ادبیات ، همه آن کنفرانسها را بصورت مرتب در این شماره به استفاده خوانندگان گرامی گذاشته است پیش از آنکه بمطالعه متن گفتار پروفسور بوسانی اقدامی بعمل آید لازم است روشن گردد که وی چسان با افکار و اشعار حضرت بیدل علاقمندی پیدا کرده است .

درست در هنگام جنگ دوم جهانی ، این بیدل شناس معروف ، با عبدالعزیز خان افغانی که شاعر متوسط و مردی ادب دوست بود ، آشنایی بهم رسانید . طوریکه پروفسور بوسانی زبان دری را برای نخستین بار از زبان دری گویان افغانی مقیم ایتالیا ، فرا گرفته بود ؛ بیدل را نیز ضمن مصاحبه و مجالست آن مرد افغانی شناخت بدین معنی که عبدالعزیز خان گاه گاهی اشعار بیدل را برای پروفسور بوسانی میخواند و حتی بعضاً در باره اشعار بیدل بحث مختصری می نمود و مرتبت شاعری او را نسبت به حافظ برتر می شمرد . این آگاهی اندک برای پروفسور بوسانی بسنده نبود بلکه لازم داشت جهة آگاهی مزید ، توسن رهوار اندیشه را بیشتر بتازاند تا باشد

به دنیای بی پهنه افکار بیدل رسد. راستی بالاخره پروفیسور بوسانی در اثر این تفحص و تجسس به دنیای مورد نظرش رسید و دانست که در آن هر چیز آن و رنگ هستی را به صورت وضوح تجسم می دهد. او همچنان بدین رمزپی برد که آنجا هم جهان معنی است و هم جهان ماده، آنجا هم سرزمین واقع گرایی است و هم محیط تحلیل انگیزه ها و انطباعات اجتماعی. او آنجا شاهد مقصود راگاهی در لباس سخنان ساده یافت و زمانی آنرا در پرنیان تشبیهات، استعارات و کنایات، پوشیده دید.

تشخیص جمال این شاهد برای او نه بسیار آسان و نه بسیار مشکل و طاقت فرسا بود، بلکه درك آن به يك شعور خود آگاه و بيك اندیشه و قادیو ستگی داشت. پروفیسور بوسانی این شاهد را بعد از دقت و مطالعه اشعار بیدل شناخت مطالعه دقیق این اشعار بعد از چند سفر او به پاکستان و هند و حصول دیوان بیدل در این ممالك صورت گرفت. او هر چیزی را که راجع به بیدل و افکار او درك میکرد به استفاده علاقه مندان اروپایی میگذاشت.

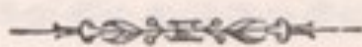
بعد از آنکه پروفیسور بوسانی به افغانستان مسافرت نمود، قرار گفته خودش، چیزهایی بیشتر از پیشتر فهمید، زیرا گذشته از صحبت با بیدل شناسان افغانی که برخی از رموز افکار و اشعار بیدل را برای او باز نمودند، کلیات بی نظیر بیدل را که در افغانستان بچاپ رسیده است باز یافت کرد. به عقیده وی اقدام افغانیان جهت چاپ کلیات بیدل و فراهم آوردن زمینه آشنایی همگان از افکار این شاعر گرانمایه، کار پرارج و معقولی می باشد. به عقیده پروفیسور بوسانی مردم افغانستان نسبت به مردم ایران و تاجکستان به اشعار و افکار بیدل دلچسپی زیاد دارند همچنان به نظری اگر جسد حضرت بیدل در کشور افغانستان وجود نداشته باشد هیچ کس ادعا نخواهد کرد که افکار وی در این سرزمین نیست. به عقیده وی اشخاصی مانند بیدل، تنها به کشوری واحد تعلق ندارند بلکه آنها از آن همه جهانیانند و محبت آنان در کانون قلب تمام انسانها جا گزین است. طوریکه مولانا جلال الدین بلخی گوید:

بعد از وفات تربت مابرزمین مجوی

در سینه های مردم عارف مزار ماست

پروفسور بوسانی از این سفر افغانستان خاطره خوشی داشته و امیدوار است اگر فرصت دست دهد بار دیگر به کشور زیبای افغانستان یا «سرزمین اندیشه بیدل» باز آید تا از فیض بیدل شناسان افغانی بینادل گردد .

ع، ق قویم



د دستگاه شوخی دردند دل‌های دونیم

بسکه شد حیرت پرست جلوه ات گلزارها	گل زبر گت خویش دارد پشت بر دیوارها
دل ز دام حلقه زلفت چسان آید برون	مهره را نتوان گرفتن از دهان مارها
از نوای حسرت دیدار ما غافل مباش	نالہ دارد بیتو مژگانم چو موسیقارها
دستگاه شوخی دردند دل‌های دونیم	نیست بال ناله جز واکردن منقارها
گوشه گیران غافل از نیرنگ امکان نیستند	میخورد بر گوش یکسر معنی اسرارها
باعث آه حزین ما همان از عشق پرس	درد میفهمد زبان نبض این بیمارها
در بیا بانی که مافکر اقامت کرده ایم	میرو و دیر باد مانند صدا کھسارها
نسخه نیرنگ هستی به که گرداند ورق	کهنه شد از آمدورفت نفس تکرارها
مرده ام اما ز آسایش همان بی بهره ام	با کف خاکم هنوز آن طفل دارد کارها

بسکه (بیدل) بانسیم کوی او خو کرده ام

میکشد طبعم چو زخم از بوی گل آزارها

نظریات يك اروپایی درباره

میرزا عبد القادر بیدل

اینک متن اولین کنفرانس پروفیسور بوسانی را درباره بیدل
که ساعت دونیم بعد از ظهر روز ششم میزان ۴۴ در تالار آدیتوریم
پوهنتون کابل ایراد گردیده است از نظر خوانندگان محترم
مجله ادب گزارش میدهم.

عالمی محمل بدوش و هم جو لان میکند کیست تا فهمد که منزل هم براه افتاده است

بیاتادی کنیم امروز فردای قیامت را که چشم خیره بینان تنگ دید آغوش رحمت را

من آن شوقم که خود را در رغبا رخویش میجویم

رهی در جیب منزل کرده ام ایجاد و میپویم

این سه بیت بیدل شاید عمیقترین نقاط فلسفه شاعر بزرگ هندوستان اسلامی
و آسیای میانه را مجسم نماید گویا در بیت اول فلسفه مکان، در بیت دوم فلسفه
زمان و در بیت سوم فلسفه جستجوی بی پایان متمرکز گردیده است.

البته حضرات میدانند که در اروپا عده بسیار کمی از مطالعات علمی و تحقیقی
درباره بیدل تألیف شده و متأسفانه مستشرقین اروپایی، با استثنای خاورشناسان
شوروی که اخیراً درباره بیدل مقالات و کتابهای مهمی منتشر کرده اند، به این

شاعر شیرین و متفکر عمیق هیچ اهمیتی نداده اند. اینست که چون بنده شاید شخص اولی باشم که در اروپای غربی راجع به بیدل مقاله نوشتم امیدوارم به نواقص و نارسایی های این سخنرانی مختصر با چشم معاف و عذر، نگاه خراشید نمود. مقصود من این دفعه تحقیقی نیست بلکه بیشتر شرحی است یعنی میخواهم نشان بدهم که فلسفه بیدل دارای عناصر تازه ای است که ایشان را از سایر متصوفین اسلامی تشخیص و تخصیص می نماید.

وقتی در چهار عنصر، بیدل از تجربه های صوفیانه خود در طفولیت و جوانی حرف میزند میگوید که تمام دنیای ظاهری را میتوان کلامی یا سخنی از گوینده ای دانست برای بیدل سخن قدرت تخلیقی دارد: هر نقشی که میبینی حرفی است که میشنوی حقیقت مطلق کلمه مجرده ایست که چون ما و رای اصوات طبیعی است ما آنرا نمیتوانیم بگویم مادی خود بشنویم ولی:

خاموش شو و ببین که بی گفت و شنود

چیزی میگوی و همان میشنوی

«سخن» روح کاینات است «معنی» سخنها، دنیای غیب است و «لفظ» یعنی شکل ظاهری سخنها دنیای ظاهری است که این دو دنیا بایکدیگر مطابقت مینماید. چرا در حال خواب دیدن، ارواح میتوانند بین خود حرف زنند و اولیاء الله قادرند از اشیاء و اتفاقات دور و نادیدنی خبری پیدا کنند؟ زیرا که این جواب بیدل است: اجزای آب بی غبار موانع پیوسته در یکدیگر میجوشند در صورتیکه عوام قادر به آن نیستند برای اینکه «عنصر سنگ جز به حجاب و افسردگی نمیکو شد» به قول بیدل:

اسماء ظهور بانگ ناقوس دل است

اشیاء همه اعتبار محسوس دل است

هر ذره درین دشت چراغی دارد

یعنی این جمله چشم جاسوس دل است

بعقیده من يك نطقه بسیار مهم در آید آلزم بیدل اینست که ایشان مانند بعضی از آید آلت های جدید اروپایی با افکار افلاطونی جدید یا «نیو پلاتونیک» فرق دادوبه «جسم» نیز اهمیت درجه اول میدهد همه میدانند که قریب همه متفکرین صوفی اسلام و «مستیک های» سایر ادیان نیز جسم را نقاب و پرده معنوی شناخته که ما را از دیدن حقایق دنیای دیگر محجوب و محروم میسازد اما بیدل میفرماید که :

بردامن جسم پا ك تحقیر مدوز حق را بهمین لباس دریا فته ای

دنیا برای بیدل وهم و خیال بی معنی نیست، خدای متعال این عالم را آفریده و بنا برین این عالم نمیتواند چیزی باطل باشد «ربنا ما خلقت هذا باطلا» و بقول بیدل : «باطل از باطل بروید حق ز حق» پس این دنیا نیز حق است نه به معنی اینکه دنیا خداست بلکه به این معنی که دنیا حقیقتی دارد و باطل نیست. اما میتوان گفت که بیدل درباره حقیقت اشیاء ظاهری افکاری خیلی شبیه آن فیلسوف مشهور جرمنی کانت دارد بدون «علم» یعنی بدون فعالیت دریا بنده يك شخصیت اشیاء ظاهری هیچ ترتیبی ندارد.

نزد اهل حقیقت و ایجاد هیچ چیزی بغیر علم نژاد

هرچه بینی ز مفرد و ترکیب دارد از علم گوهر ترتیب

بدن - مثال - روح سه طبقه است از حقیقت واحده که در اصل «غیب» است غیب مطلق بقول بیدل حقیقت الحقایق است بعد از ان يك غیب اضافی دارای نظافت عجیبی می آید که اصل عالم ارواح است و بعد از آن غیب متمثل است که عالم مثال سببی بر آنست و بعد هم غیب مصور می آید که حقیقت عالم اجسام و ابدان است. پس ما میتوانیم «غیب» بیدل را با Noumenon کانت ترجمه کنیم حقیقت همه چیز ها غیب است یعنی Noumenon

همه غیب است شهود اینجا نیست

جمله اخفا است نمود اینجا نیست



درین عکس بعضی از بیدل شناسان معروف افغانی مانند ښاغلو علی محمد وزیر دربار سلطنتی، حافظ نور محمد کهگدای سرمنشی حضور ملو کانه، دکتور محمد انس سابق وزیر معارف، پوهاند غلام حسن مجددی رئیس پوهنځی ادبیات سناتور ملک الشعرای استاد بیتاب، گویا اعتمادی مشاور وزارت معارف و سید داود الحسینی با پر و فیسور بوسانی بیدل شناس معروف ایتالوی دیده میشوند.

بازید

فکاری

است

ت الله

نظا

بنا

میری

و آنجا

بشود بعد

بمیکرد

دنی آتش

نیش

بیان د

البته

نور و رو

نمیاند

است

عاری

خودش

مهم

بجای

مهر

کی از

ناتوان

افکاری که تا حالا شرح آنرا داده ایم اغلب از اثر بیدل موسوم به نکات اقتباس شده است. اثر بسیار مهم دیگر بیدل یعنی محیط اعظم مشتمل بر تاریخ روحانی دنیاست البته ما اینجا وقت نداریم تمام آثار بیدل را شرح دهیم درباره محیط اعظم بنده فقط اشاره ای مینمایم به يك حکایت پر معنی که در آن مثنوی موجود است و برای فهمیدن فلسفه زمان بیدل خیلی مفید است یعنی حکایت مهاراج که سوار اسب چوبی شده از چشم همه درباریان نابدید میگردد. مهاراج بيك مملکت دور میرسد و آنجا بيك دختر سندی از راج مینماید و در ده سال ده نفر فرزند نصیب وی میشود بعد از ده سال در نتیجه قحطی سختی در شرف مردن از گر سنگی، مهاراج تصمیم میگیرد خود را به آتش انداخته خودکشی کند ولی به محض اینکه وی داخل شعله های آتش میگردد خود را در دربار خود می بیند و متوجه میشود که ده سالی که گذشت بیش از يك ثانیه نبوده است. از قرا معلوم حکایت هایی ازین قبیل در عده ای از ادبیات دنیا موجود است ولی چیزی که بسیار جالب است اینست که این قصه بیدل که البته رمز و سمبول نسبی بودن زمان است آخرش با قصه های سایر ادبیات آسیایی و اروپایی خیلی فرق دارد یعنی مهاراج از تجربه عجیب خودش با هیچکسی حرف نمیزند ولی خیلی دلش میخواهد که مملکتی را که در آن مدت ده سال زندگی کرده است دوباره زیارت کند، باز روانه میشود «این دفعه بدون اسب چوبی بلکه با وسایل عادی حمل و نقل» و آنجاها را «در حقیقت» نیز می بیند و یقین دارد که آن ده سال زندگی خودش نیز حقیقی بوده و نه خواب و خیال. این «آید آلزم ریالستی» بیدل فوق العاده مهم است و شباهت عجیبی با فلسفه آید آلیست جدید اروپا دارد ایجابیات فکر (یا عبارت بیدل «دل») نه فقط حقیقتی است بلکه آنست یگانه حقیقتی که ما میتوانیم ادراک کنیم (کانت!!)

یکی از مهمترین مثنویهای فلسفی بیدل «عرفان» است در عرفان بیدل بطور خیلی واضح از Evolution حرف میزنند البته Evolution بیدل عین Evolution داروین

نیست ولی عین تکامل و نشو و نما و تصوف قدیمی هم نیست و خیلی شایان توجه است. هر شکلی از هیولای قبل از آن آمده و سلسله عجیبی وجود دارد از ذره تا انسان ولی هر چیزیکه هست در هستی خود مکمل است. قبلاً نیز دیدیم که بیدل مخالف افکار بعضی از متصوفین است که ایشان دنیا را بی ارزش و بی اهمیت میدانند بقول بیدل :

هیچ موجودی بعرض شوق ناقص جلوه نیست

ذره هم در رقص موهومی که دارد کامل است

حتی اشیائی که بو حله اول هیچ اهمیتی ندارد برای بیدل (و برای دانشمندان و طبیعیون اروپایی نیز) قابل توجه است. میفرمایند: «غافل از عالم جماد مباحش» آنها نیز با ما گویا مکالمه مینمایند ولی ما از غفلت قادر نیستیم سخنان آنها را بشنویم مولینا جلال الدین بلخی نیز میفرمایند :

نطق آب و نطق باد و نطق گل هست محسوس حواس اهل دل

ولی نتیجه ای که بیدل ازین حقیقت میگیرد با افکار سایر متفکرین پارسی زبان فرق دارد چون ما نمیتوانیم که مستقیماً با حقیقت مجرده حرف بزنیم و حقیقت مجرده (خدا) بوسیله اشیاء دنیا با مادر سخن است، دستگاهی که ما برای شنیدن این سخنان خدا داریم (علم) است. يك خصوصیت بیدل این است که برای وی اصل و مبداء ترقی و تکامل اشیاء (هوا) است (مانند آنچه فیلسوف معروف یونانی Anaxymenes میگفت) و این هوا گویا لطیف است که مثل «نفس رحمانی» صوفیان به تمام موجودات از سنگ گرفته تا انسان، حیات میبخشند، کم کم درین سلسله عجیب Evolution مخلوقات به «انسان» میرسیم یا بهتر گفته به «شخص» هر چیزیکه قبل انسان به وجود آمده مانند مشق تخلیقی بوده و فقط در انسان «شخصیت» موجود است که به آن «اعتدال حقیقی» میبخشد.

جسم اصلی همین کف خاک است که محیط رموز افلاک است

بعقیده بیدل در هر قطره ای در هر ذره ای يك نفس حیات باهتزاز آمده ولی فقط انسان

منبع، مرجع خلق، منبع اشکال، مرکز علم و مصدر اعمال میباشد انسان مشتمل است بر «جسم» و «علم» قبلاً هم دیدیم که «علم» در فلسفه بیدل اصطلاح مخصوصی است که نه با «علم» مذهبی عادی و نه با «علم» فنی مدرن شباهت دارد بلکه بیشتر اصطلاح فلسفی «Pensiero» در فلسفه آیدآلست ایتالیایی Gentile یادآوری مینماید بمعنی «فکر خلاق» زیرا «علم» برای بیدل فقط شناسنده نیست، خلاق هم است و «ترتیب دهنده» اشیاء ظاهری. البته دیوان بزرگ بیدل نیز پراز غزلیات و نظم های فلسفی عمیقی است ولی چون استنباط يك فلسفه مرتب از دیوان اشعار کار آسانی نیست اجازه دهید که بنده حالا فقط چند بیت دیوان بیدل را ذکر نمایم که بعقیده من حاوی افکار بدیعی و یا اشارات مهم فلسفی میباشد.

اولاً باید در نظر داشت که برای آیدآلزم بیدل «عالم» که بیرون از «علمی» که بوسیله آن شناخته میشود وجود مستقلی ندارد. عالمی ثابت و استاتیک نمیباشد بلکه مانند «فکر» و «علم» که اصل آنست هر دقیقه تجدید می یابد بقول وی :

نوی بیدل از سازامکان نرفت نشد کهنه تجدید ایجادها

و نه فقط عالم بیدل ثابت و بی حرکت نیست بلکه انتهای مکانی و زمانی نیز ندارد ز کارگاه تجدد عیان نشد بیدل جز اینقدر که کس اینجانبانها نرسید ولی باین تجدد لاینقطع عالم هیچ وقت شکلی که قبلاً در آن بوده دوباره طوریکه قبلاً بود تکرار نه میگردد. بیدل ترقی پرور تر از آنهایی است که قایل «رجعت» اوضاع قبل یا تناسخ ارواح استند برای وی هر حالی، هر وضعیتی، حال و وضعیت جدید و بدیع میباشد :

باز آمدن مسیح و مهدی اینجا از تجربه مزاج اعیان دور است

این فکر بسیار جالبی است و تازه، زیرا که مطابق فلسفه ایران باستانی که نفوذ عمیقی در تمام فلسفه های آسیای میانه و نزدیک پیدانموده جریان زمان مانند دایره ایست که پایان آن با ابتدای آن يك است و بدین وسیله «نوی» از «سازامکان» می رود برای بیدل گذشته و حال و مستقبل نسبی است بلکه بهتر گفته «زمان» بسته به «حال» انسان است.

نه دی گذشت نه فردا به پیش می آید تجدد من وما تا قیامت آغازیست
یا:

غبار ماضی و مستقبل از حال تو میخیزد

در امروز است گم، گرواشگافی دی و فردا را

بنابرین کسانی که «بهشت» و «دوزخ» در زمان مستقبل می بینند غلط میکنند.

درهای فردوس و ابود امروز

از بی دماغی گفتیم فردا

حتی روز قیامت يك اتفاق تاریخی واقع در مستقبل نیست:

ای مرده انتظار محشر بردن

حیف است به هر فسانه ات خون خوردن

در صورت آفاق نظر کن کاینجا

هر روز قیامت است هر شب مردن

«در صورت آفاق نظر کن» حرف خیلی جالب است. بالا آخره بعد از قرنهای

که متفکرین متمدنی به «عالم انفس» جلب توجه نمودند شخصیتی می آید که ما را

به «آفاق» و «مطالعه آفاق» تشویق می نماید! آفاق و عالم مادی و ماباطل نیستیم.

گویند که او حق است و ماباطل محض

از باطل حرف حق که باور دارد؟

از طرف دیگر ما هیچ وقت نمیتوانیم بیرون از فکر خودمان بجهیم تا به ماورای

این دنیا برسیم.

بهشت و کوثر از حرص و هوس لبریز میباشد

بعقبی هم رسیدیم جز همین دنیا نشد پیدا

«عقبی» که ما زمانی و مکانی میدانیم «عقبی» حقیقی نیست.

آنرا که تو عقبی شماری عقبی نیست

یعنی جای تقرب مولا نیست

وصف جنت شنیده ای — بورت گیر

هر جا زرو گوهریست جز دنیا نیست

پس بهشت جایی مکانی نیست بلکه حال است که درین دنیا نیز میتوان به آن رسید البته بعضی از متصوفین افکاری مانند این را ابراز نموده بودند ولی بعقیده من فرق بین ایشان و بیدل در اینست که بیدل باید آلیزم «فعال» یا ACTIVISTE را غرب شباهت بیشتری نشان میدهد.

بیاتادی کنیم امروز فردای قیامت را که چشم خیره بینان تنگ دید آغوش رحمت را و آن «راحت جاوید» که اید آل بعضی از متفکرین شرق بوده برای بیدل ارزش روحانی هیچ ندارد.

گویند بهشت است همان راحت جاوید جایی که بداغی نطپد دل چه مقام است روایات و خرافاتی که بعد از دوره اول تاریخ، آن هادر تمام دیانت ها رواج پیدا کردند جز افسانه نیست و:

«هر کجا افسانه باشد هیچ کس بیدار نیست» انسان افسانه های مذهبی را ایجاد کرده و اشتباه فکر میکند که همان افسانه هائی که در جاهای وهمی صورت میگیرد حقیقت است:

دلت بعشوه عقبی خوش است ازین غافل که هر کجا تویی آنجا بغیر دنیا نیست بنا برین مردگان نیز بعد از مرگ «بجای دیگر» یا بدنیای دیگر نمیروند. دنیائی که ما آنرا میبینیم و میشناسیم یگانه دنیای مکانی و زمانی است. بیرون نتاخته است ازین عرصه هیچ کس و امانده نیست این که تو گویی فلان گذشت و یا:

زین خاکدان که دامن د لها گرفته است خلقی زخویش رفت و بجای دیگر نرفت بعبارت دیگر «زخویش رفتن» معنی «بجای دیگر رفتن» ندارد بلکه معنی آن بسیار عمیقتر میباشد. معنی آن غرق شدن در «خودی» است یا در «دل» که اصطلاحی است قریب به «انای مطلق فلسفه اید آلیست هیگل» - بیدل مانند فیلسوفهای

هیگلی میگوید که من نمیتوانم خود مرا در مقابل خود مشاهده و مطالعه کنم آن «منی» که من آنرا مطالعه میکنیم «من» حقیقی نیست بلکه یک «او» است یک چیزی بیرون از من بزم تجدید است اینجا فرصت تحقیق کو من منی دارم که تاو امیر سم او میشود این غرق شدن در «منی» عمیق یعنی «دل» مقصود حقیقی تمام ادیان است و اگر مذهبی همین منظور نداشته باشد «وهم» مطلق است.

میکشی کردیم و آسو دیم از تشویش و هم

گرد چندین مذهب از یک جرعه مشرب نشست

ویا:

موج این دریا تکلف پرور گرد آب نیست

طینت آزاد بیرون تاز و هم مذهب است

علت دشمنی بین ادیان مختلف دنیا اینست که تمام آنها از اصل خود دور شده اند

شیشه و سنگ آتش و آب اند دور از کو هسار

عالمی با هم جدا از اصل دشمن میشود

در ضمن دوسخترانی دیگر بنده کوشش خواهم کرد بعضی از جنبه های مودرن

بیدل را تحت نظر قرار دهم. اینجا فقط میخواهم خاطر نشان کنم که بعقیده

من بیدل مابین تمام نوابغ عالم کلاسیک فارسی زبان شخصی است که شاید

بیشتر از همه به فکر و فن اروپایی مدرن نزدیک گردیده است و مطالعه عمیقتر

بیدل هم از طرف اروپایی ها و هم از طرف شرقیها میتواند کمک مهمی بدهد به آن

تفاهم که روز بروز ما آنرا لازمتر حس میکنیم.

آیا بیدل نیز مانند بعضی فیلسوفهای ماجهدرا (و حتی «جهد ناتوانی» را) ستایش

نکرده؟ میفرمایند:

جهد هرگز نمیشود پامال ریشه ها از دویدن است نهال

در تلاش آینه بسنگ خورد به کز آسو دگیش زنگ خورد

اجازه فرمایید که من این سخترانی مقدماتی درباره بیدل را با ذکر این قطعه

فوق العاده شیرین و موهن ترشاعر ختم کنم . درین قطعه نیز بوسیله طرز مخصوص
 و بدیع بیدل، افکاری را اظهار مینماید که فعلاً در اروپا نیز در بعض محیطها رواج
 دارد یعنی باقی ماندن «رفتگان»، «مردگان» در اجتماع در قلب رفیقان زنده .
 مگو گذشته رفیقان زدل فراموشند کدام ناله که در پرده اش نمیجوشتند ؟
 تو سخت بیخبری ورنه رفتگان یکسر زخجلت مژه وا کردن تو روپوشند
 چراغ انجمن حیرت نظر بودند کنون به پرده دل داغهای خاموشند
 هنوز زحمت سعی تو میکشند بخاک تو تا زبار تعلق نرسیده ای دوشند
 بچشم بسته نگاهی که این پری صفقان نزاهت انجمن شیشه خانه هوشند
 نرفته اند از این بزم تاسخن باقی است ز دیده رفته حریفان هنوز در گوشند

وصف طبیعت در اشعار بیدل

متن دومین کنفرانس پروفیسور بوسانی درباره بیدل
که ساعت دو نیم بعد از ظهر روز هفتم میزان ۴۴ در تالار
آدیتوریم پوهنتون کابل ایراد گردیده است.

مسأله وصف طبیعت در یک شاعر شرقی عموماً وفارسی زبان خصوصاً خیلی جالب توجه است، زیرا رابطه نزدیکی بامسئله ریالیزم دارد. در ضمن سخنرانیهای قبل گفتیم که اصل و بنیاد عرفانی هنر روایتی ایران و ادبیات فارسی فلسفه افلاطونی جدید بوده که با اینکه بعضی از عالیتین شاهکارهای ادبی دنیا را بوجود آورده ولی در راه ایجاد ریالیزم بمعنی مدرن این کلمه مانعی بسیار بزرگی تشکیل میدهد.

امروز آنچه را در سخنرانی قبل راجع به هنر قصه کردن بیدل گفتیم قدری شرح داده و خاطر نشان خواهیم کرد که در وصف طبیعت نیز بیدل جنبه های «نیم ریالیستی» را دارد که مطالعه آن نه فقط از لحاظ علمی بلکه از نقطه نظر عملی برای ایجاد یک «ریالیزم شرقی خالی از تقلید اروپا» در ادبیات پارسی اهمیت درجه اول را دارا مییابد. وقتی که آثار بیدل را مطالعه میکنیم چیزی که بایستی بعنوان مقدمه گفته شود این است که اثری که داریم مطالعه میکنیم متعلق به چه دوره زندگی و فعالیت تخلیقی موءلف میباشد. البته بیدل نیز مانند سایر نویسندگان شرق و غرب در زندگی هنری خود دوره های مختلف تکامل فکری و سبکشناسی را نشان میدهد که در طی آن افکار و سبک وی یکسان نمانده بلکه دچار تبدیل و ترقی گردیده است. نویسنده و نقاد شوروی تاجیکی مشهور صدرالدین عینی در کتاب مهمی که درباره بیدل نوشته میگوید که «بیدل در بچگی دیندار، در جوش جوانی مجذوب و درویش

در آخرهای جوانیش متصوف و در آخر فیلسوف بزندگی نزدیک گردیده و این حالت آخری او تا آخر عمرش دوام نمود»

اثر بیدل که برای فهمیدن سبک وی در وصف طبیعت خصوصاً مفید است «طور معرفت» میباشد که وی آنرا در دوره بلوغ فکری کامل تالیف کرد یعنی وقتی که عمرش ۴۳ سال بوده است ولی قبل از شروع کردن بمطالعه لازم است درباره فهم طبیعت در بیدل کلمه‌ای چند بگویم. درین خصوص باید به دو نقطه جلب توجه نمود:

اول اینست که برای بیدل (که از این لحاظ به افکار تصوف کلاسیکی نزدیک است) طبیعت بیرون از انسان که مرکز و مرجع روحانی آن است اهمیت و معنی ندارد. نقطه دوم اینست که بیدل - و اینجا افکار وی با افکار متصوفین خیلی فرق دارد - فقط قدر جنبه باطنی طبیعت را نمیداند بلکه به جنبه ظاهری و مادی آن نیز اهمیت میدهد.

نمونه ای از نقطه اول بدیهیم یعنی اینکه انسان مرکز واقعی طبیعت و تمام دنیا میباشد در ضمن یک مخمس زیبایی که در اثر بیدل موسوم به «نکات» درج شده شاعر میفرماید:

گر صبح کشد بال ز باد مژگان تست ورشام دمد موی ز باد مژگان تست
هر سو فگنی چشم سواد مژگان تست رمز دو جهان بست و کشاد مژگان تست
صحرا دمد از خانه چو دیوار نما ند

تا چند کشی ز حمت کرو و فر دنیا تا کی روی از هوش با فسانه عقبی
ختم هوس پوچ کن از خویش برون آ فرصت شمر تست چه امروز و چه فردا
هر گه تو نمائی همه یکبار نما ند

اینجا نیز دوباره میبینیم که چقدر بیدل به انسان و به فرصت انسانی اهمیت میدهد مانند هیگل وی نیز میگوید که اگر انسان نمیبود تمام این دنیای رنگارنگ وجود نمیداشت.

ولی بیدل باین فکر قانع نشده و در این راه پیشتر هم می‌رود و تاکید و اصرار مینماید که يك دنياي بیرون از این دنیاى «فرصتى» هم هیچ وجود حقیقى ندارد بلکه حقیقت هر ذره در خود ذره بودن آن ذره است و حقیقت هر آن و هر موقعی در خود همان ذره زمانى میباشد در «رقعات» یعنى مجموعهٔ مکتوب‌های وی بیدل این نکتهٔ دقیق را بروز میدهد که:

«... در تعیین آباد ظهور هر شکل معین عین حقیقت اوست با استعارات غیر، شبهه متراش. قطره را دریا میندیش و بر دریا گرد قطره می‌پاش ...»

بعبارت دیگر ما استعارات صوفیانه و نیو پلا تونیک که اصل و اساس آن فرض وجود يك دنياي خیالی بیرون از دنیاى حقیقى است بیزاریم. باید حقیقت‌اشیای مادی را نیز دوست داشته باشیم و مهم بشماریم و مطالعه نماییم در آخر همان نامهٔ بیدل آنچه قبلاً به‌نثر گفته بود بوسیلهٔ این رباعی عمیق و زیبائی تصدیق مینماید

ای آئینه معنیت صورت نگار تاویل و تصرف از طبیعت بردار
تحقیق اینست مابقی لعب و هو س يك را دونشان مده دورا يك دشمار

اینجا بیدل يك برنامه هنرى و فلسفى را پیشنهاد مینماید که بکلی ضد سمبولیست بوده و اگر با پشت کار تمام عملی می‌گردید منجر به ریا لیزم مدرن میشد. شاید این اولین دفعه باشد در تاریخ تصوف که شخصی که اغلب متصوف دانسته میشد بطور اینقدر واضح بر ضد تاویل و شرح رمزى طبیعت حرف میزند. حقیقت اینست که بیدل اقلاً در این دورهٔ تکامل زندگى و هنر خود نه صوفى روایتى بود و نه ماتریالیست بلکه قایل تقدس فرصت و حقیقت اشیاء ظاهرى طبیعت بوده است. شکل مخصوص سبك بیدل نیز مربوط به این نقطه است.

همه میدانند که بیدل را همیشه به دشوار فهمی متهم ساختند، ولی سبك بیدل دشوار فهم و پیچیده است از نقطهٔ نظر سبك عادى نیو پلا تونیک و تاویلى و رمزى ادبیات کلاسیک فارسى و فقط وسیله‌ای بوده برای درهم شکستن تسلط روحانى همان سبك.

خود بیدل قابل به لزوم اعتدال بین لفظ و معنی بوده و هیچ وقت پیچیدگی و دشواری فهمی راستایش ننموده و فقط گفته که دریافتن معانی وی فهم نند میخواست (معنی بلند من فهم نند میخواست سیر فکرم آسان نیست کوه هم و کتل دارم) در ضمن یکی از «رقعات» وی بیدل نظریات سبکشناسی بسیار ساده و طبیعی را بروز میدهد میفرماید:

« جمعی که از تراوت رنگ الفاظ نظری آب میدهند لوح تمیز یک قلم از درک معانی شسته اند (یعنی بعضی هم عصران وی که سبک هندی را بدون دریافتن امکانات «مدرن» آن استعمال میکردند) و گروهی که ببوی معنی کوس تردماغی میزنند رنگینی نهال عبارت اصلاً از نظر انصاف شان نرسیده (بعض نویسندگان غرب از این قرار است) بر این تقدیر معنی، زمزمه ایست محتجب ساز موهوم و عبارت سازی مشتمل نغمات نامفهوم ... »

بنابر این بیدل نیز طرفدار اعتدال بین لفظ و معنی و دشمن نغمات نامفهوم بعضی نویسندگان هندی - این بهترین دلیلست بر اینکه دشواری و تنیدی سبک وی منظوری دارد و این منظور چنانکه قبلاً گفتیم ایجاد ریالیزم بدیعی در تاریخ ادبیات فارسی بوده است که میتوان آنرا ریالیزم سحرآمیز نامید و یا اگر بخواهیم کلمه خود بیدل را بکار ببریم «اعجاز آمیز»

مدعی در گذر از دعوی طرز بیدل سحر مشکل که به کیفیت اعجاز رسد اما حالا برگردیم بر اصل مطلب و چند ملاحظه کنیم در خصوص اینکه بیدل چطور همان طرز اعجاز آمیز خود را برای وصف طبیعت استعمال مینماید.

قبلاً گفتیم که یکی از مفیدترین آثار بیدل برای مطالعه این جنبه هنروی مثنوی «طور معرفت» میباشد که دارای قریب ۱۵۰۰ بیت در بحر هزج بوده و از مقدمه و خاتمه این اثر معلوم میشود که شاعر این منظومه را بنام شکرالله خان بخشیده است از قرار معلوم شکرالله از حاکمان بزرگ هندوستان بوده و در عین زمان شاگرد بیدل در هنر شاعری.

مناسبت بیدل با او هر چند بصفت مناسبت استاد ی و شاگرد ی هم باشد بیدل
 اورا مثل یک دانشمند بزرگ بسیار احترام میکرد و معلوم میشود که او هم فکر و دوست
 صمیمی شاعر بوده است. از مقدمه «طور معرفت» معلوم میشود که شکرالله خان یک وقت
 در طرفهای کوهستان «بیرات» حاکم یا سرعسکر شده رفته بود. در آن وقت ها بیدل
 هم در آنجا سیاحت کرده. شکرالله خان در باره منظره های دلربای آن کوهستان
 همان وقت چند بیت گفته بود و بیدل بعد از چند سال بطرز یاد داشت همان سیاحت
 در وزن همان بیت های شکرالله خان این اثر را نوشته با و بخشیده است از مکتوبی که
 شاعر این اثر را با آن به شکرالله خان فرستاده است معلوم میشود که این منظومه در سال
 ۱۰۹۸ هـ در ۴۳ سالگی شاعر نوشته شده است. میتوان گفت که موضوع عمده تمام
 این منظومه وصف طبیعت است ولی وصفی که نه با سبک ریالیست مدرن و نه بطرز
 سمبولیک قدیمی شباهت دارد.

شاعر در این منظومه کوهستان «بیرات» را به کوه طور موسی مقابل میگذارد
 و میگوید که اگر طور موسی طور تجلی نور الهی باشد هم این کوه مادی «طور تجلی
 نور معرفت» است ولی اینجا معرفت معنی کلاسیکی عرفان ندارد و یا بهتر گفته فقط
 تا اندازه ای این معنی را دارد و فی الواقع معنی آن به آن علم مدرن بیشتر نزدیک است
 نظریه تصویر موءلف «قانون یقین» (که اینجا همان سهم «ساقی» در ساقی نامه ها و در
 منظومه های نظامی و غیره دارد) ویرا سیاحت کوهستان تشویق میکند و میگوید «تو دنیا
 را بین، طبیعت را بشناس» و مسافران را توصیه می نماید که به شنیدن قناعت نکرده و بیشتر
 به تجربه شخصی به «دیدن» تکیه کند. ابیات ذیل در تاریخ عرفان فارسی زبان نظیری
 ندارد زیرا ایجاد «دیدن» بمعنی استعمال میشود که بان علم تحقیقی فزیک شباهت
 دارد نه به «تحقیق» بمعنی عرفانی روایتی (افلاطونی) بیدل میفرماید:

... همانا کور است ای هوش دشمن که دید نهات گسم شد از شنیدن
 به برق گفتگوی آتش طور دماغ حسرتی میسوزی از دور

گذشت آن برق ای غافل ز تجدید چرا غان دیگر هم میتوان دید
 سبقهای خیال خام تا چند ورق گردانی او هام تا چند؟
 بدل تا کی توان زنگ هوس کاشت که اسکندر عجب آئینه ای داشت
 اگر تخت سلیمان باد میبرد ترا بهر چه باید خاک و خون خورد
 همه از عالم بنگت خیالند هجوم نقش تصویر محالند
 بجرم دور گردیهای فهم است که هوش از معرفت قانع به وهم است
 بساوج چرخ اگر نتوان رسیدن که شد مانع ز پیش پای دیدن
 زجنت تا سوی افسانه پرداز در خاک کی بروی سینه کن باز
 بدوران گر رسید نه است مشکل ز نزدیکان نباید بود غافل
 اگر تحقیق معنی نسخه آراست بهر جا چشم واکردی تماشا است
 کنون در کوه بیرات آب و رنگی است که هر سنگش بدل بردن فرنگی است
 طرز بدیع بیدل در تنقید کردن دنیای «افسانه» سمبول (آئینه اسکندر و تخت
 سلیمان و غیره) فکر اینکه چون حالا این اتفاقات «قدیم» تجدید نمیگردد باید به اشیاء
 فعلی «فرستی» نگاه کرد.

معنی مخصوص که برای بیدل اصطلاحاتی از قبیل «تحقیق» «دیدن و شنیدن»
 (نظر و خبر) - عالم بنگ «معرفت» «خود و خویش» هر یکی از آنها شایسته یک سخنرانی
 علیحده میبود و ما اینجا فرصت آنرا نداریم که از این موضوع ها خیلی بحث کنیم اما
 چیزی که حالا میخواهم به شنوندگان گرامی نشان بدهم اینست که بیدل چطور طبیعت
 را بدون «تاویل و تصرف» تصویر میکند - یعنی طوری طبیعت را تصویر میکند که در
 عین وقت مادی و معنوی است و هر تفصیلی از تفصیلات آن در خودی خود و نه بطریق
 رمز و سمبول نوعی از تقدس و منزه دارد.

بعبارت دیگر سنگها، حبابها و ابرها غیره در عین وقت فقط سنگ و حباب و ابر باقی
 میماند و حباب معنی حیات فانی این دنیا را ندارد - حبابست و بس، ولی با این همه حباب

ابرو سنگ و غیره هریکی «در رقص مو هو می که دارد آفتاب است و هریکی در لحظه ای که شاعر نظر سحر آمیز خو در ا به آن متوجه می سازد پر معنی تر از «طور سینا و یا از آئینه سکندر» می گردد - منظور بیدل همین است - تخلیق يك دنیای حقایق جدید تر، عمیقتر و مفیدتر از دنیای قدیمی افسانه ها که بتواند جانشین آئینه سکندر و جام جمشید و تخت سلیمان و طور موسی گردد. بنابراین بعقیده من نویسنده بیدلیست شوروی صدرالدین عینی از حقیقت خیلی دور نیست وقتی مینویسد (ص ۷۵) اگر «موءلف در طلسم حیرت» روح را بصفـت يك پادشاه از عالم تقدس فرود آمده تصویر کرده باشد در اینجا (یعنی در طور معرفت) ویرا از اجزاء زمین می شمارد فقط در افاده های خود در اینجا يك آهنگی کار میفرماید که گویا او طبیعت را با الهیات موافق کنانده ایستاده است در این اثر ما روشن می بینیم که شاعر از فلسفه صوفیزم اسلامی يك درجه دور شده به فلسفه دنیای زنده نزد يك رفته ایستاده است «فقط باید اضافه کرد که این موافقت بین طبیعت و الهیات طوری بعمل می آید که مطابق طرز سمبولیست قدیمی نمی باشد. مثلاً ببینید چطور بیدل سنگهای رنگارنگ و در عین وقت آواز عجیب و اسرار آمیز کوهستان را توصیف می نماید:

خروش آباد شوق مستی انگیز
سبب بردوش تمکین سنگهایش
چو مستان رفته در پای خم از هوش
سراپا شعله آتش کمین اند
هیولای دو عالم جام و میناست

•
•
•
هزار آئینه در زنگ است اینجا
نزاكت خانه مینای ناز است
شود آئینه پاك از تهمت زنگ

بکوهستان خمستانی جنون خیز
هجوم قلقل مینا صدایش
بدامن سنگهای سجده آغوش
توپنداری که اجزای زمین اند
همین کوهی که در چشم تو پیدا است

•
•
•
مگو ای بیخبر سنگ است اینجا
بهر رنگی که چشم شوق باز است
اگر يك پرده برداری ازین سنگ

که نقش سنگ ناپیدا است اینجا درشتی پنبه میناست اینجا
 اینجا سنگها هیچ شمه ای از سمبولیزم نداشته سنگهای حقیقی است که در جنبه های
 مختلف، آنها تماشا و مطالعه میگردد.
 بیدل درین تجزیه و تحلیل حقیقت خیلی دور میرود مثلاً قوس قزح را ببینید چطور
 تجزیه و مطالعه مینماید:

ز موج سبزه و گل رنگها جست	شفق تابی زدو قوس قزح بست
گراز وصف قزح گیرد بیان رنگ	ببالد از زمین تا آسمان رنگ
رگ ابر بهارستان نیرنگ	طلسم ریشه فردوس در چنگ
پر طاوس صرف رشته دام	خیال لعل نو خط بر لب جام
نزول قطره ها از اوج افلاک	اگر بینی بسوی مرکز خاک
خدنگ بی خطایی این کمان است	که تا آماجگاه دل روان است
ویا چطور روی ابرها را وصف مینماید.	
چو ابر آئینه ناز گل و مل	بهار صد شبستان زلف و کا کل
ولی زلفی که در یک جنبش باد	هزاران دل تواند کرد ایجاد
جنون پیمانه چشمی گریه آهنگ	سیاه مستی شکست شیشه در چنگ
مپهری زیرش از سیاره خرمن	شبستان چراغان زیر دامن
چو مژگان هجوم اشک بسته	قدح دردست و مینای شکسته
همان دیوانه ژولیده موئیست	که با سودای خویشش های و هوئیست
گاهی از برق بر آفاق خندد	گاهی بر خاک سیل گریه بندد
به تیغ کوه گاهی سینه مالد	گاهی گیرد ره دشت و بنالد

حباب موضوعی است که بیدل مخصوصاً آنرا دوست دارد و ابیات زیادی بدان
 اختصاص داده اینجا نیز میتوان دید که شاعر چطور اشیاء را با دقتی که میتوان آنرا
 عملی نامید تجزیه کرده چیزی مانند حباب که به آسانی میتوان از آن بطور

سمبوليك استفاده كرد (رمز حیات فانی انسان و غیره) بطور ریالیستی سحر آمیز مطالعه مینماید.

زهی وضع حباب بی سروپا
نفس در دامن دل پاشکسته
اگر چشمت بر غیرش نظر نیست
چو ساغر پادشاه عالم آب
حیا چون چشم حصن آهنینش
چو او نتوان صفای سینه دادن
نهفته از نفس آن سر بسر چشم
نفس در آینه دزدیده زان رنگ
چراغش در کمین پاس ناموس
سبک روحی وقار امتیازش
چنان بر آب دارد سیر تمکین
بهر آب از سبکساری روان است
بآن رنگش نزاکت نقش بسته است
نگاه از نازکی نکشوده مژگان
هوا صهبا ایای دل شکسته
بفانوس نفیس میسوزد و بس
چو صبحش در قفس غیر از نفس نیست
معمای چنین عالم ندارد

که حیرانی ز نقش اوست پیدا
نگه باشرم عقد دیده بسته
وگر پا از خودش بیرون سفر نیست
کلاه آرای نیاز از وضع آداب
خموشی همچو لب نقش نگینش
نفس را صیقل آینه دادن
پری در سینه چون نظاره در چشم
که اشکش سوخت آتش در دل سنگ
نفس دزدیده تراز وضع فانوس
تهی از خود شدن سامان و سازش
که گویی بیضه مرغابیست این
تهی چون گشت کشتی بادبانست
اگر چشمی بهم مالد شکسته است
قدم از عاجزری بشکسته دامن
نفس روغن چراغی شعله جسته
خیالی محض می افزود و بس
ولی تا پرزند ساز قفس نیست
که تا بشکافت نامی هم ندارد

رویه مرفته میتوان گفت که بیدل وقتی طبیعت را وصف مینماید باریالستهای مدرن شباهت ندارد که ایشان زمین را مانند معشوقی دوست دارند و آسمان را فراموش میکنند ولی شبیه عرفای قدیمی هم نیست که نگاه ایشان به عالم مثال و حقایق آسمانی

ملاحظاتى در باره «رياليزم» بيدل

متن سومين كنفرانس پروفيسور بوسانى كه
ساعت دونيم بعد از ظهر روز ۱۰ میزان ۴۴ در
تالار آديتوريم پو هنتون كابل ايرادگرديد.

مسأله (رياليزم) نه فقط در تاريخ زبان وادبيات فارسى معاصر بلكه در تاريخ تمام
زبانهاى شرقى اهميت درجه اول را داراست از قرار معلوم تمام ادبيات كلاسيكى فارسى
كمابيش تحت نفوذ ايد آليزم عرفانى وافلاطونى جديد قرار گرفته و ميتوان گفت كه
باستثناى بعضى نويسندگان قديم مانند رودكى، و بعضى از گويندگان دربار محمود
غزنوى و برخى از شعراى بعد، از قبيل عبیدزاکانى نه تنها تمام هنر كلاسيك خراسان
بلكه تمام هنرهاى كلاسيك آسيايى فاقد عناصر واقعارياليستى بوده است (اقلابمعنى
مدرن اين كلمه) ورياليزمى كه در ادبيات معاصر پارسي آنرا مشاهده مينمائيم
(و بعضى اوقات رياراليزم افراطى بيقوق) اثر نفوذ اروپايى بدهوريشه اى در تراديسيون
خراسانى ندارد. اينست كه جستجو و تحقيق در باره عناصر ابتدائى رياراليزم در تاريخ
ادبيات فارسى بعقیده من نه فقط داراى اهميت علمى است بلكه از نقطه نظر عملى نيز

قابل توجه است زیرا نویسندگان جوان پارسی زبان امکان آنرا میدهند که بتوانند ریالیزی ایجاد نمایند که اثر تقلید اروپا نبوده بلکه رابطه تاریخی با ماضی خودشان و فرهنگ خود داشته باشد. در ضمن مقاله که بنده راجع به (سبک هندی) بزبان ایتالیایی نوشتم سعی کردم نشان بدهم که خود سبک هندی با وجودیکه البته نمیتوان آنرا (ریالیست) دانست ولی وسیله قوی بوده برای بهم شکستن ترادیسون افلاطونی جدید سبک کلاسیکی و ایجاد سبکی که اگر ادامه می یافت میتوانست منجر به سبک مدرنی گردد که مدرنی آن بامدرنی اروپایی شباهت دارد ولی در عین وقت مستقل و اورژینال می باشد.

البته اینجا در حدود يك سخنرانی مختصری نمیتوان مطالعه عمیق درباره امکان ریالیزم در تمام آثار بیدل بنمائیم و فقط میخواهیم نشان بدهیم که چطور بیدل در نقل کردن و یا قصه کردن، سبکی ایجاد نموده که با تمام سبکهای کلاسیکی فارسی فرق داشته و میتواند مبدای برای ایجاد يك (ریالیزم شرقی) تشکیل دهد. که وقت مرا مجبور میسازد که فقط قسمت کوچکی از چهار عنصر بیدل را نمونه بیارم یعنی قسمتی که در آن بیدل از مسافرت خود از پتنه (عظیم آباد) تا به ده ماهتسی در سال ۱۰۷۰ هـ وقتی وی فقط ۱۶ ساله بود گپ میزند. همه میدانید که آن مسافرت وقتی صورت گرفت که شاه شجاع مغلوب شده و اورنگزیب عالمگیر بسوی بنگال لشکر کشی میکرد تا آن ایالت دور را که مقرر شاه شجاع بود بطور نهائی تحت کنترل خود قرار دهد. عموی بیدل میرزا قلندر خانواده خود در ده ماهتسی قریب ۲۰ گروه (کما بیش ۶۰ کیلو متر) از عظیم آباد گذاشته بود و بیدل در پتنه مانده بود و برای حاجتی میخواست به ماهتسی رفته خویشان خود را ملاقات کند. چون راه ها خیلی خطرناک بوده و بیدل از رهنان میترسید ترجیح داد از پتنه تا ماهتسی پیاده رود. برای نشان دادن روش بیدل در قصه کردن حالا بطور بسیار مختصر فقط اتفاقات مسافرت بیدل را (یعنی معنی قصه

بدون لفظ) نقل مینمائیم و بعد از آن کلمه چند در خصوص علت (پیچیدگی) معروف لفظی بیدل خواهم گفت.

۱- در سال ۱۰۷۰ هـ میرزا قلندر بسوی بنگال روانه شد و خانواده خود را در قصبه ماهتسی که ۲۰ کروه از پتنه آنطرف دریای گنگ واقع است گذاشته بود.

۲- ایامی بود که شاه شجاع شکست خورده و عالمگیر مملکت هند را تحت سلطنت خود قرار داده بود.

۳- راهها بخصوص راههای عبوردهات در نتیجه وجود راهزنها خیلی خطرناک بود.

۴- بحکم ضرورت من بایست از پتنه به ماهتسی بروم و تصمیم گرفتم پیاده و بایک خادم فقط عازم ماهتسی شوم.

۵- از پتنه حرکت کردیم ولی چون عادت پیاده رفتن نداشتم روز اول آن بسوی دریای گنگ سه کروه قطع نکرده پاهای من پر آبله و زخمی شده مجبور شدم زیر درختی استراحت کنم.

۶- بعد از چند وقت خادم من فریاد کرد که باید هرچه زودتر روانه شویم تا به منزل برسیم و دوچار آفتی نگردیم.

۷- ولیکن اینقدر مانده بودم و پاهای من طوری خوابیده بود که نتوانستم حرکت کنم باز گشتن ممکن نبود و آنجا ماندن محال - مایوسانه پا شدم قدری راه رفتم و دوباره نشستم و گریه کردم.

۸- از ظهر تا یک پاس شب اینطور افتان و خیزان راه رفتم فقط بسکار و انسرای چمنابر که از آنجا دو کروه فاصله داشت رسیده بالاخره توانستم استراحت کنم.

۹- در طی آن سفر واضحاً فهمیدم که جهلنا توانی هم مفید است و نتیجه میبخشد.

۱۰- شب مراراحت آورد خدا را شکر گفتم و در فکر کرایه گرفتن یکمراکب افتادم.

۱۱- اما بعلت خطر راه کرایه کشان قبول نکردند بلکه همه پند و نصیحت دادند

که اینجا بمان و روانه شو .

۱۲- بنا برین مجبور شدم بار دیگر پیاده روم . بعد از سه گروه راه در خود اثری از ماندگی ندیدم و تصمیم گرفتم تا منزل دیگر توقف ننمایم .

۱۳- اما وقتی ظهر شد و آفتاب بی رحمانه بر من تافت مجبور شدم با چشم بسته راه بروم . عرق می‌کردم از گرمی خاک مانند شعله های آتش گردیده بود .

۱۴- ناگاه ابر رحمتی از دور بنظر آمد یعنی درخت پر برگ که من آنجا برای استراحت دویدم .

۱۵- آنجا ماندم تا آفتاب از قد زوال در گذشت و گرمی قدری کمتر شد ولی وقتی دوباره شروع به راه رفتن نمودم همان حالت دیروز در من پیدا شد یعنی از ماندگی قادر راه رفتن نبودم .

۱۶- به خادم گفتم : هر چه بادا باد امشب در سایه همین درخت خواهیم خوابید .

۱۷- خادم چاره ندید جز تسلیم- ردائی روی زمین گستر دیم و روی آن دراز شدیم .

۱۸- ماتشنه و گرسنه روی آن ردا خوا بیده منتظر شب بودیم خوابم نبرد و لایق قطع از پهلوی به پهلوی دیگر می‌غلطیدم .

۱۹- تا پاسی از روز باقی مانده آوازی بگوشم خورد و پیر مرد خمیده قامتی دیدم بر مادیان سمنند بچه دار تاخته می‌آید و کودکی عصار در کنار همچنان بر کابش عنان انداخته .

۲۰- چون نزدیک رسید بگرمی تمام سلام کرد و گفت که در چنین اوقات پیا ده سفر کردن اشتباه بود ه .

جواب دادم که آنچه فرمودید نشان میدهد که شما بمن دوستید ولی هر چند فکر میکنم شمارا در کجا دیدم بخاطر نمی‌آید .

۲۲- تبسم کنان گفت که من جان محمدم از تابعان خواجه شاه محمد همسایه

میرزا قلندر در ماهتسی و بامر خواجه برای خدمتی بکنار دریای گنگر رفتم و حالا به ماهتسی مراجعه میکنم.

۲۳- بعد از آن از مر کب خود فرود آمد و احوال میرزا قلندر و علت سفرم پرسید.

۲۴- من جواب دادم ولی هیچ از کدورت حال نگفتم.

۲۵- بعد از ساعتی برخاست و مادیان را پیش آورد و مرا دعوت کرد که سوار شوید و مرا از جلو داران شمارید.

۲۶- اما انصاف اجازه نداد که پیری بآن ضعف پیاده رود و جوانی مثل من سوار مرکبی گردد. بابها نه اینکه میخواستم در سایه آن درخت بمانم دعوتش را قبول نکردم و چند قدم از آنجا دور شدم وقتی برگشتم دیدم پیرمرد پیاده رفته بود و کودک بامادیان منتظر من است.

۲۷- ناچار سوار شدم و عقب وی رفتم تا هر جا در راه وی را بیابم از مرکب فرود آمده آنرا بوی باز بدهم.

۲۸- ولی وی را هیچ جان ندیدم و نزدیک نماز شام بسرای بیگلی که از آنجا سه گروه فاصله داشته رسیده دیدم که آن پیرمرد قبل از من آنجا رسیده بود.

۲۹- من عذر خواستم ولی جواب داد که من بیش از خادم چیزی نیستم، اگر شمارا بحال خودم اندیشه مند نمیدیدم باشما می آمدم فعلا شب درین کاروان برای باید آسود من هم جائی پیدا کردم و باشما خواهم ماند.

۳۰- پس از تهیه اسباب طعام خادم را فرستادم تا ویرا بخواند هر چند در آن اطراف جستجو کرد ویرا پیدا نکرد.

۳۱- دیر شده بود برای ادامه دادن جستجو و من مانده بودم پس به حجله خو در رفتم و خوابم برد.

۳۲- هنگام سحر دوباره کودک را دیدم و او بمن گفت که خودش و آن پیرمرد در قصبه نزدیک مهمان بودند و پیرمرد قبل از طلوع آفتاب روانه شده است و لازم

نیست که عقب وی بدویم ویرا بمنزل خواهیم یافت.

۳۳- من حیران ماندم و قدری شرمسار که وی به این پیری اینقدر من جوان را کمک کرده است.

۳۴- نه گروه دیگر بدون تصادفات و اتفاقات مهمی طی شده و هنگام نماز عصر به ماهتسی رسیدیم پیرمرد، دم در خانه خواجه شاه محمد ایستاده و منتظر من بود.
۳۵- اسب حواله کودک کردم و با کمال گرمی پیرمرد را تشکر کردم و وی با فروتنی و خضوع تمام جواب داد.

۳۶- با وی خدا حافظی کردم و به منزل رفتم.

۳۷- فردای آنروز برسم قدیم با پسران خواجه شاه محمد صحبت د و ستانه کردم و با ایشان از احسان پیرمرد (جان محمد) خادمشان خیلی ستایش کردم.
۳۸- ولی ایشان قسم کردند که باین نام کسی از رفقای مانست و دیروز هیچ کس از هیچ جابخانه مانرسیده است!

البته حالاجائی نیست از خود بپرسیم که این جان محمد اسرار آمیز که بوده ولی فقط میخوایم درباره سبک بیدل در هنر (نقل کردن) یا قصه کردن ملاحظاتى چند بنماییم.

هر کسی که با ادبیات کلاسیکی فارسی آشنا باشد باید تا کید کند که قصه ای بدین طرز در ادبیات فارسی بسیار کمیاب است. فقط مهم اول اینست که نقل کننده به تمام تفصیل زمان و مکان اهمیت مخصوصی میدهد - مانند شیخ سعدی نمی گوید که (روزی) در جائی یا در شهری کسی را دیدم و غیره بلکه راهها، اوقات، فاصله ها شکل و موقعیت اشیا را با کمال دقت توصیف مینماید. ثانیاً باستثنای جمله شماره (۹) که در آن جهد راحتی جهد ناتوانی راستایش می نماید رشته سخن بوسیله جمله های شامل برپند و نصیحت هیچ وقت قطع نمیشود بلکه گذشته از پیچیدگی استعارات که بعداً از آن حرف خواهیم زد. بطور بسیار ساده و مستقیم پیش میرود

نقطه سوم: تفصیل ریالیستی و اتفاقات جزئی و خصوصاً که غالباً در سبک داستان پردازی و قصه‌گویی کلاسیک غیرمهم دانسته و ذکرهم نمیشود اینجا با کمال دقت به جریان سخن آ ورده میشود. مثلاً اینک درخت پربرک است یا اینکه مادران بچه داراست و یا در جمله‌های شماره ۷-۱۷ و ۱۸ وصف تمام حرکات مایوسانۀ موءلف و یا ذکر (ردا) در جمله شماره ۱۷ و غیره. ممکن است سعدی عوض ذکر کردن ردائیکه روی آن خوابیده اند که برای وی دارای اهمیت سبک شناسی نمیبود فقط میگفت (روی زمین خوابیدم) اما ریالیزم بیدل نه فقط بتوسط مقایسه‌ای با سعدی یا نویسندگان فارسی دورۀ کلاسیک معلوم میشود بلکه حتی با مقابله‌ی وی با نویسندگانی که بعد از دورۀ کلاسیک آثار خود را تالیف کردند.

مثلاً قصه فوق‌الذکر بیدل را با وصف تجربه‌ها و مسافرت نویسنده معروف آسیای میانه زین الدین واصفی (نیمۀ اول قرن دهم هـ) مقایسه کنیم واصفی نیز مانند بیدل از تجربه‌های شخصی خود در طی مسافرت خطرناکی در گرمی تابستان در صحرای ترکستان گپ میزند. چون وقت ندا ریم اینجا دوسه صفحه از (بدایع الوقایع) واصفی را عیناً نقل کنیم مانند آنچه با بیدل کردیم جمله‌های متن اصلی را از هرگونه تزئین نثری و نظم خالی کرده فقط تواتر اتفاقات را ذکر مینمائیم.

- ۱- از حضرت عبیدالله خان رخصت حاصل کرده متوجه ترکستان شدیم.
- ۲- این سفر در وقتی بود که آفتاب در برج سرطان و گرمی فوق‌العاده شدید بود.
- ۳- از بخارا بیابان ترکستان در آمدیم.

۴- بعد از چند روز به بادیه‌ای رسیدیم که آب در آن هیچ نبود یگانه امواجی که داشت امواج ریک بود.

۵- القصه بهمراهی بدرقه الهی از آن بیابان نامتناهی بسلامت بولایت ترکستان رسیدیم.

موءلف برای تعریف این اتفاقات بسیار کم و ساده قریب سه صفحه پراز

استعارات و کنایه‌های شیرینی در وصف حرارت و بی‌آبی ریگستان بکار برده‌ولی بعد از خواندن آن از تفصیل ریالیستی سفر هیچ نمیدانیم - نمیدانیم آیا وی تنها بوده و یا با که سفر کرده؟ نمیدانیم سفر چند روز و یا چند ساعت طول کشیده؟ نمیدانیم ایشان برای استراحت توقف کردند یا نه و در چند منزل توقف کردند، نمیدانیم ریگستان چطور بوده و در آن چه چیزهایی دیدند؟ وقتی هم موءلف می‌فرماید: ندانم که وزیدن باد امواج بر روی ریگ نمایان شده بود یا استخوانهای پهلوی گمگشتگان از زیر پرده غبار مینمود (از گفته وی نمیتوان استنباط کرد که آیا وی استخوانهای گمگشتگان را فی الواقع دیده یا اینکه استخوانهای گمگشتگان بیش از يك عنصر موثر برای وصف (بیابان مطلق) (بیابان نیو پلاتونیک) چیزی دیگر نیست تمام آن تفصیلی که برای يك نویسنده ریالیستی مدرن قابل ذکر و توجه می‌بود در آن عبارت (القصة) متمرکز شده و ناگفته نماند بیدل با وجود اینکه سبك وی از آن واصفی خیلی پیچیده تر و مشکل تر است ولی با آن تفصیلی که برای ما (مدرن‌ها) دلچسپ و مهم است اهمیت شایان میدهد.

مقایسه دیگر هم بنمائیم و این دفعه با نویسنده ای که به دوره بیدل خیلی نزدیکتر است و مانند بیدل بعقیده بعضی مورخان ادبیات جزو نویسندگان سبك هندی میباشد یعنی شیخ علی حنین وی نیز در تاریخ احوال خود بیش از يك بار از مسافرتهاى خطرناك خردگپ میزند مثلاً مسافرتی از اصفهان تا خوانسار و از آنجا خرم آباد و همدان بعد از حمله افغانه به اصفهان و شکست خور دن صفویان میفرماید: «بالجمه فقیر از آن قریه حرکت کرده منازل خطرناك را به مشقت و صعوبت تمام طی نموده ببلده خوانسار رسیدیم و در آن چندی توقف کرده چون زمستان رسیده و راهها پر برف بود فی الجمله تدارك سامان سفر نموده ببلده خرم آباد ... رسیدم...» بصوب همدان روانه شدم و با مردم خود و جمعی که رفیق راه شده بودند هفتاد سوار بودیم طرق و سالك چنان پرفتنه و آشوب بود که عبور دشواری داشت در يك دو منزل دچار

عسا کرر و میه و محصور شدیم و تلاشهای سخت و زحمت‌های صعب کشیده حق تعالی نجات داد و بهمدان رسیدیم»

اینجا سفر بو سیله صفت‌های مانند خطرناک که صفت خیلی عمومی است و صف گردیده و آن «مشقت» و «زحمتها» که موء لف از آن حرف می‌زند ما درست نمیدانیم که عبارت از چه چیز بود؟ در هندوستان نیز موء لف از «انده» و «ملال» و «زبونی» که نصیب او گردیده حرف می‌زند ولی ما از دانستن تفصیلات جالب و شخصی آن محروم میمانیم - هنر توصیفی وی «تیپیک» و عمومی و نیدوافلاطونی است و تمام اتفاقات که برای مادرنها (و برای بیدل نیز) جالب و دلچسپ میبود گویا در (فی الجملة)‌های وی محبوس میماند.

در سبک نقل کردن اتفاقات بیدل شاید برای دفعه اول در تاریخ ادبیات پارسی به اتفاقات غیر عمومی به اشیاء جزئی اهمیت میدهد و طرز وی سمبولیک نیست بلکه «فرصتی» است.

(فرصت) اصطلاحی است که در فلسفه بیدل معنی (وقت) دارد ولی نه زمان فیلسوفهای قدیم و نه وقت سلسله‌ای که تاریخ است برای وی (فرصت) جنبه بدیع غیر مکرر وجودی EXISTENTIEL وقت میباشد یعنی چیزی شبیه به FLIEHENDER AUGENBLICK فاوست گونه.

براه فرصت از گرد خیال افکنده‌ای دامی

پری خوانیست کز غفلت کنی در شیشه ساعت را

عقیده من اینست که هم آنانیکه فلسفه بیدل را بطور متصوفانه روایتی تفسیر مینمایند و هم اشخاصی که بیدل را پیشقدم ماتریالیزم میدانند به این نقطه عمیق فلسفه بیدل اهمیت شایانی نه بخشیده‌اند مثلاً استعارات و عبارات بسیار دشوار فهم و پیچیده که بیدل برای تزئین کلام خود بکار میبرد از نقطه نظر ماتریالیستی مسئله حل‌ناشدنی است بعنوان نمونه فقط جمله شماره ۱۸ قصه سفر بیدل را بگیریم. آنچه ما بچند کلمه

خلاصه کردیم در اصل همین طور است.

در آن سواد و وحشی‌ای که گردنده جز غبار نظر نبود و سرودی که بنظر در آید غیر از نفس مضطرب نمی‌نمود تلوا سه تشنگی به امید چشم تر ساغر تسلی داشت واضطراب گرسنگی ببوی کباب جگر ذله تسکین می‌انباشت. دیده بی خواب، انتظار ورود شام میکشید تا سیاهی شب رامژگان پندارد دو چشمی بخیال آسوگی بهم آرد هر نفس چون اشک بپهلوی دیگر می‌غلطیدم و اوراق فرصت می‌گردانیدم.

اشخاصی که بیدل را پیشقدم ماتریالیزم میدانند از خود می‌پرسند که چرا بیدل اینگونه سبک را اختیار کرده و هیچ جواب داده نمیتوانند، اما این سبک برای بیدل درست برای نیل بمقصود وی مفید بوده یعنی درهم شکستن پلا تو نیزم ادبیات کلاسیک فارسی و باز کردن دری برای امکانی از ریالیزم، به عبارت دیگر اگر بیدل سبک عادی را بکار میبرد البته همان سبک ویرا مجبور میکرد و باره به سمبولیزم ادبیات قدیمی بیفتد در صورتیکه بوسیله این سبک بدیع قادر است (بفرصت) به حقایق این دنیا جلب توجه کرده و اتفاقات که برای سبک کلاسیک فاقد هر گونه اهمیت بوده بطور دقیقتر مطالعه و ابراز نماید.

فرق بین استعارات بیدل و استعارات سبک کلاسیک خصوصاً در این است که استعارات بیدل (مثالی) رمزی سمبولیک نمی‌باشد. مثلاً در جمله که فوقاً ذکر آنرا کردم (غبار نظر) (نفس) (ساغر) (جگر کباب) (دیده بیخواب) (سیاهی شب) (مژدگان و غیره) رمزی یا اشاراتی به حقیقت ماوراء طبیعی یا مثالی نیست بلکه وسایل عجیبی برای وصف اتفاقات (فرضی) است اینست که عناصر جداگانه استعارات بیدل با اینکه ظاهراً شباهتی با عناصر استعارات و تشبیهات کلاسیکی دارد ولی ترکیب آنها با آن شاعر قدیم فرق دارد و بعضی اوقات بیدل عناصر نوی رانیز ایجاد مینماید از قبیل «تلوا سه» و «ذله» «مربوط به تشنگی» و «تسکین» در یکی از غزلیات خود بیدل می‌فرماید:

فرصت چمنی در نظر آراسته بود

مژگان برهم زدیم و آن رنگ شکست «۱»

سبک کلاسیکی برای رنگهای گوناگون فرصت تا اندازه کور و ناپیدا مانده بود و فقط به بیرنگی ماورای طبیعت اهمیت میداد. برعکس بیدل میخواست چشمهای خود را در مقابل رنگارنگی فرصت بازنگاه داشته باشد یکی از جالبترین جنبه‌های و سبک بیدل همین (دویی) است یعنی از طرفی بیدل به رنگهای گوناگون فرصت اتفاقات جزئی زبان علاقه دارد و در این بانویسندگان مدرن ماشیه است و از طرف دیگر برای وصف تجربه‌های خود استعاراتی بکار میبرد که بهر چیز جزئی و به هر ذره‌ای که تحت قلم دقیق وی می‌افتد قوه و قدرتی مخصوص و حتی يك رنگ «ازلیت» میبخشد هر يك برك سبز زمزمه و سمبول چیز دیگری نیست. همین برگ سبز است گویا خود تمام قوای تخلیقی «لم یزل» را متمرکز می‌نماید
از نو بهار لم یزل جوشیده از باغ ازل
نه آسمان گل در بغل يك برگ سبز گلشت

گزارشهای پوهنځی ادبیات

پروفیسر الکزنډر بوسانی دانشمند شهیر و بیدل شناس معروف ایتالوی نظر به دعوت پوهنتون کابل بتاريخ یکشنبه ۴ میزان ۱۳۴۴ با خانمش ایلسا بوسانی وارد کابل شدند و در میدان هواپی کابل توسط محمد حسین راضی مدیر نشرات و پوهندوی غلام صدف پنجشیری و پوهیالی عبدالقیوم قویم استادان پوهنځی ادبیات و ښاغلی بینکیو شارژ دآفیر سفارت ایتالیا از وی پذیرایی بعمل آمد. پروفیسر بوسانی روز ۵ میزان بعد از ملاقات تعارفی با پوهاند مجددی رئیس پوهنځی ادبیات در حالیکه پوهاند مجددی ایشان همراه بود بار رئیس پوهنتون کابل و وزیر معارف نیز ملاقات تعارفی بعمل آورد پروفیسر بوسانی ضمن توقف چهارده روزه خویش در کابل از موزه کابل، استالف قرغه، پغمان، غزنه و بامیان دیدن کرد و چهار کنفرانس تحت عنوان «وصف طبیعت در اشعار بیدل»، «نظریات یک اروپایی درباره بیدل»، «ملاحظات در باره ریالیزم بیدل» و «دانه شاعر فلورانس» در تالار آدیتورییم پوهنتون کابل ایراد کرد.

در کنفرانس نخستین وی که روز ۴ میزان در تالار کتاب خانه پوهنتون دایر شد ښاغلی علی محمد وزیر دربار سلطنتی، ښاغلی حافظ نور محمد کهگدای سرمنشی حضور ملو کانه، ښاغلی دکتور محمدانس سابق وزیر معارف، برخی از اراکین وزارت معارف و پوهنتون کابل و عده ای از استادان و محصلان پوهنځی ادبیات و بیدل شناسان و ادبای کابل حضور بهم رسانیده بودند.

ابتداء پوهاند مجد دی رئیس پوهنځی ادبیات پروفیسور بوسانی رابه حضار معرفی داشت و زحماتی را که وی در مورد شناسایی حضرت بیدل برای اروپائیان متحمل شده و روزان و شبان در این باب نور نظر باخته است قابل قدر خواند. این کنفرانس و سایر کنفرانس‌های پروفیسور بوسانی که پروژهای ۷/۸ و ۱۰ میزان در تالار آدیتوریم پوهنتون ایراد شد مورد پسند بیدل شناسان افغانی و طرف استفاده محصلان پوهنځی ادبیات واقع گردید.

پروفیسر بوسانی روز شنبه ۱۷ میزان کابل را به قصد تهران ترك گفت. جهت وداع ایشان در میدان هوایی کابل پوهنوال میر حسین شاه معاون و محمد حسین راضی مدیر نشرات پوهنځی ادبیات و پوهیالی قریم مهماندار پروفیسور بوسانی حاضر شده بودند.

تحقیقات زبانشناسی در ۱۴۶ نقطه مختلف کشور

يك تیم چهار نفری که بریاست پروفیسور را دار منشی کمیته بین المللی لهجه شناسی بتاریخ (۲۰) سنبله وارد کابل شده بودند بعد از مشاهدۀ امور اطلس زبانشناسی افغانستان و سروی السنه و لهجات مردم ولایات مختلف مملکت بتاریخ ۱۶ عقرب کابل را بقصد سویس ترك گفتند.

شاغلی نور احمد شا کر آمر موسسه زبانشناسی پوهنځی ادبیات برای وداع ایشان بمیدان هوایی حاضر شده بودند. پروفیسور را دار از تحقیقات زبانشناسی که در ۱۴۶ نقطه مختلف کشور بعمل آمده است اظهار مسرت کرده گفتند که اگر بهمین سرعت تحقیقات ادامه یابد ممکن در حصه دوم سال آینده تمام مواد لازم برای ترتیب و نشر اطلس زبانشناسی افغانستان تهیه شود.

اطلس زبانشناسی در سه جلد نشر خواهد شد در جلد اول پرسشنامه ای که در تحقیقات لهجات بکار برده شده است، نقشه های عمومی که در آن زبانهای مختلف افغانستان را در نقاط مختلف افغانستان نشان خواهد داد و همچنین سروی جغرافیایی و تاریخی زبانهای مختلف مملکت نشر خواهد شد.

در جلد دوم در حدود ۱۵۰۰ نقشه زبانشناسی و در جلد سوم در حدود سه صد رسم و عکس انتشار خواهد یافت.

محصلین خارجی زبان دری را در پوهنهی ادبیات فرامیگیرند

شاغلی محمد نورالدین عبدالمنعم که در کدر تدریسی جامعه از هرایفای و وظیفه میگردند روز ۳ اسد ۴۴ تحت پروگرام روابط کلتوری افغانستان و جمهوریت متحد عرب وارد کابل شده و هم اکنون در پوهنهی ادبیات مشغول تحقیق در ادبیات دری میباشند.



یکدسته سه نفری محصلان چینایی تحت پروگرام روابط کلتوری افغانستان و جمهوریت مردم چین روز ۲۰ سنبله ۴۴ وارد کابل شده و هم اکنون به فرا گرفتن زبان دری در پوهنهی ادبیات مشغول میباشند. محصلان مذکور عبارتند از:

۱ - شاغلی لیو چانگک پاو

۲ - شاغلی مو تیفو

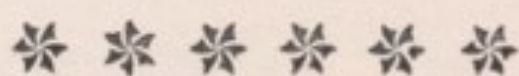
۳ - شاغلی چنگک فوشنگک.

بازدید از صفحات شمال کشور

محصلان صنوف چهارم رشته های پښتو، دری و تاریخ و جغرافیه پوهنهی ادبیات روز شنبه اول عقرب تحت نظر شاغلو عبدالحی حبیبی، پوهاند محمد علی میوندی پوهنوال علی محمد زهما، پوهنمل الهام و شاغلی تزی استادان این پوهنهی جهت مشاهده پروژه های انکشافی و آثار تاریخی عازم صفحات شمال کشور شدند این هیأت ضمن بازدید از شهرهای پلخمری، کندز، خان آباد، خلم، مزار شریف، بلخ و مشاهده شیرخان بندر و حفریات سرخ کوتل روز ۹ عقرب ۴۴ بکابل بازگشتند.

محصلین صنف چهارم ژورنالیزم پوهنځی ادبیات از صفحات غربی
کشور بازدید بعمل آوردند

باساس پروگرامهای سیر علمی پوهنتون کابل ساعت ۱۰ قبل از ظهر روز ۲۸ میزان ۴۴
محصلین صنف چهارم ژورنالیزم پوهنځی ادبیات تحت نظر شاغلی محمدحسین راضی
استاد و مدیر نشرات پوهنځی ادبیات بغرض بازدید از موءسسات نشراتی و عرفانی
و پروژه های اقتصادی و عمرانی جانب صفحات غربی کشور عزیمت کردند .
محصلین طی ۱۰ این يك هفته ایكه برای سیر علمی ایشان تخصیص داده شده بود
از آثار و نقاط تاریخی و موسسه نشراتی سنایی ولایت غزنو و لیسه میرویس نیکه ، بند دله
و موسسه نشراتی طلوع افغان و خرقة مبارکه ، مزار میرویس نیکه و احمد شاه بابا ، میدان
هوایی بین المللی ولایت کندهار و شهر لشکرگاه و طاق تاریخی بست و پروژه های زراعتی
و ساختمانی وادی هلمند و ارغنداب و چاه انجیر و لیسه لشکرگاه و بند کجکی ولایت
هلمند بازدید بعمل آوردند . محصلین پس از تطبیق پروگرام معینه روز ۴ عقرب به کابل
بازگشتند .



ساعت ده و نیم قبل از ظهر روز ۳۰ عقرب به مناسبت توزیع دیپلومهای يك عده
از محصلین خارجی پوهنځی ادبیات محفلی در ریاست پوهنځی ادبیات دایر شده بود
كه در آن معاون و يك عده از استادان پوهنځی ادبیات و سكرتر كلتوری سفارت شوروی
اشترك ورزیده بودند .

قبل از توزیع دیپلومها پوهنوال میر حسین شاه معاون آن پوهنځی را جمع به نقش
مهم همچو تبادلات فرهنگی جهت تشدید مزید روابط دوستی بین ملت ها تذکراتی
داده موفقیت يك عده از محصلان شوروی را كه از شش ماه با ینسو مشغول
فراگرفتن زبانهای پشتو و دری در پوهنځی ادبیات بودند تبریک گفت .

مقابلاً يك تن از محصلين شوروی ضمن اظهار شكران و امتنان از منسوبين پوهنځي ادبيات پوهنتون كابل و نظم و نسق پروگرام ايشان در پوهنځي ادبيات، دوام همچو روابط فرهنگي راميان دولتین افغانستان و شوروی آرزو نمودند .

محصلان شوروی که در پوهنځي ادبيات مشغول فراگرفتن زبان پښتو بودند و باخذ شهادتنامه نایل شده اند عبارتند از:

۱- ښاغلی عبدالرحيم

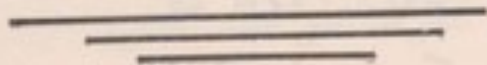
۲- ښاغلی بيگم مراد

محصلان شوروی که در پوهنځي ادبيات مشغول فراگرفتن زبان دری بودند و اخيراً باخذ شهادتنامه های شان مؤفق شده اند عبارتند از:

۱- ښاغلی جورايف

۲- ښاغلی اورالوف

۳- ښاغلی نادراوف.



هنگامی که من به این حسن جواب خویش مستشعر گشتم خیلی محظوظ شدم. این
خاطره‌ای است که همواره بنا بر مناسبتی بیادم می‌آید و در اثنای مصاحبه با پروفیسر
بوسانی نیز به خاطر م آمد و چون این سرگذشت را بوی حکایت کردم چنین اشعار
داشت که این نکته متذکره را روحانیت بیدل به شما الهام نموده است.

این ابیات بیدل محتوی نکات تربیوی است :

ای بسا آئینه کز وضع تغافل های ناز	ماند اندر زیر زنگ و جوهری پیدانکرد
ای بسا تخمی که از بی التفاتی های ابر	ریشه واری از زمین یأس سربالا نکرد
شیشه هادر محفل افسوس امکان چون حباب	خود بخود در هم شکست و بامبی سودانکرد
گر همه رنگ است موقوف بهار جلوه است	ور همه بوی است بی گل بال شوخی وانکرد
همچنان کز حسرت دیدار میباید نگاه	ناله راهم جز هوای قامتی رعنانکرد
قید کلفت بر ندارد شبم مهر آشنا	کیست منظور تو شد کز عالم استغنانکرد

این منظومه در بیان جهد و کوشش و ثمره آنست :

متاعی را که جهد آید خریدار	اگر عنقا است بیعش نیست دشوار
بفدر جهد هر کس مزدیاب است	خوش آن جهدی که منظورش ثواب است
چمن گل خواهد و گلخن خس و خار	رسد هر کس بمطلب آخر کار
نهال کوشش اینجا بی ثمر نیست	که باطل هم فسونش بی اثر نیست

این رباعیات محتوی نکات حیاتی است :

در هر کارت سعی وسط می باید	تا با هم قدرت و عمل جمع آید
بیحسی محض است غرور افراط	ناخن چو بلند شد گره نگشاید

در هر صفتی که کس نهان میگردد	کیفیت ذاتش عیان میگردد
غلطانی گوهر از خواص موج است	پاگر همه سر شود همان میگردد

بیدل دارد ز طبع اهل همت	آثار سخا جلوه بچندین صورت
بر بیخبران پندوبه محتاجان سیم	با خور دان لطف و با بزرگان خدمت

A D A B

BI-MONTHLY PERSIAN MAGAZINE

of the

Faculty of Letters
University of Kabul
Afghanistan

Vol. XIII, No. 4 Oct. - Nov. 1965

Editor

M. H. Razi

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

Education Press

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library